فهرست

ضرورت گذار از گفتمان قومی به گفتمان شهروندی

پروفیسور دکتور لعل زاد
لندن، اول سپتمبر ۲۰۲۵

روایت جدید و بدیل

ضرورت گذار از گفتمان قومی به گفتمان شهروندی

(شهروندسازی به جای قوم‌سازی)

===

ایجاد یک نظام سیاسی شهروندسالار به جای نظام سیاسی قوم‌سالار

(دولت-ملت‌سازی شهروندی به جای دولت-ملت‌سازی قومی)

پیشگفتار

افغانستان در یک سده اخیر، همواره گرفتار بحران‌های قومی، بی‌عدالتی ساختاری و انحصار قدرت بوده است. در چنین بستری، نوع گفتمان رایج میان نخبگان، سیاست‌مداران و شهروندان، نقش تعیین‌کننده در بازتولید یا گسستن این چرخه تبعیض و بی‌اعتمادی ایفا کرده است. این مقاله، با تأکید بر گذار از گفتمان قومی به گفتمان عدالت‌خواهی-شهروندی، نه‌تنها در پی ارایه یک «**روایت نو و بدیل**» است که تا کنون در فضای فکری و سیاسی کشور به درستی صورت‌بندی نشده است، بلکه روش‌های جدیدی برای اندیشیدن در باره همزیستی و رفاه اقوام کشور در آینده فراهم می‌کند.

هدف اصلی این نوشتار، نقد بنیادین گفتمان مسلط قومی و پیامدهای آن و تبیین ضرورت و امکان گذار آگاهانه به گفتمان عدالتخواهی است؛ گفتمانی که راه حل علمی و عملی بحران قومی و ساختاری کشور را در "غیرمتمرکزسازی آن در چارچوب ولایات موجود، بر پایه عدالت شهروندی و توازن اجتماعی" می‌داند و مسیر رهایی از چرخه شوم **نابرابری** (قومی و ایدیولوژیک) را به چرخه سازنده **برابری** (شهروندی) ترسیم می‌کند. کارکرد عملی آن بر «پنج اصل اساسی» استوار است که با ارزش‌های انسانی/جهانی همآهنگی دارد.

بخش ۱ – دریافت مشکل اساسی در کشور (تشخیص مرض)

تشیخص یک مرض (مشکل) برابر است با نیم تداوی (راه‌حل) آن

چنان که پزشکان بدون تشخیص درست مرض نمی‌توانند بیمار را درمان کنند، نخبگان و رهبران سیاسی نیز بدون شناخت ریشه‌های مشکلات کشور، نمی‌توانند راه حل موثری پیدا کنند؛ زیرا تشخیص نیمی از درمان است. همانگونه که داروی بی‌تشخیص جان بیمار را به خطر می‌اندازد، راه‌حل‌های نادرست نیز کشور را به‌سوی بحران‌های تازه سوق می‌دهد.

در جهان کنونی کمتر کشوری وجود دارد که در آن تنوع قومی، زبانی، مذهبی و سایر شکاف‌های اجتماعی و فکری موجود نباشد. تعدد و تراکم این درزها و ناتوانی نخبگان و رهبران سیاسی در حل مشکلات دولت-ملت‌سازی همواره تهدید جدی برای حیات سیاسی و فروپاشی این کشورها بوده است. افزود برآن و در بسا موارد، خود دولت‌ها یا حاکمان سیاسی نیز عامل اصلی رشد تنش‌های قومی و گروهی در کشورهای خود بوده‌اند.

بنابرآن، ریشه ناامنی‌ها و بی‌ثباتی‌ها در کشور را باید در روند ناعادلانه دولت-ملت‌سازی (برپایه گفتمان غالب) یا «**عدم توازن قدرت**» و تداوم آن جستجو کرد. زیرا همه جنجال‌ها در کشور بر سر قدرت/دولت بوده و گام نخست پس از گرفتن قدرت توسط هرکس یا هر گروهی نیز، روند دولت-ملت‌سازی یا «**چگونگی توزیع قدرت**» است. بیهوده نگفته اند که «گرفتن قدرت آسان، ولی نگهداری آن مشکل است».

بدین‌ترتیب، تا وقتی مشکل **دولت-ملت‌سازی** یا مشکل **توزیع قدرت** یعنی ایجاد یک **نظام/رژیم سیاسی عادلانه و مردم‌سالار** بر بنیاد **گفتمان عدالتخواهی-شهروندی** برای **توازن قدرت** در کشور حل نشود، سایر مشکلات (مانند امنیت، توسعه، عدالت، حقوق زنان، همزیستی اقوام وغیره) حل نمی‌شود و باید شاهد وجود و ظهور بی‌ثباتی‌ها، تنش‌ها و جنگ‌ها باشیم (صرفنظر از اینکه برخی‌ها مشکل اساسی کشور را «ستم قومی»، برخی‌ها «ستم طبقاتی»، برخی‌ها «تقسیم غلط اقتدار سیاسی میان اقوام» و برخی‌ها «مداخلات خارجی» وغیره می‌دانند؛ در حالیکه این‌ها همه معلول یا پیامدهای «نظام/رژیم‌های سیاسی ناعادلانه» یا «عدم توازن قدرت» اند)**!**

بخش ۲ – أنواع گفتمان و تقسیم‌بندی جامعه (براساس قوم، ایدیولوژی وغیره)

اندیشه‌های مبارزه طبقاتی (ستم طبقاتی) و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و ضداستعماری (ستم ملی) بار نخست در نیمه دوم سده ۱۹ در اروپا شکل گرفت و سپس به دیگر قاره‌ها گسترش یافت. ایده‌های ملیگرایی پانترکیزم، پان‌عربیزم، پان‌اسلامیزم و پان‌ایرانیزم که در اوایل سده ۲۰ در مناطق همجوار پدید آمدند، بتدریج وارد کشور ما شده و زمینه‌ساز شکل‌گیری اندیشه «پان‌افغانیزم» در نخستین گفتمان قومی دولت-ملت‌سازی برمبنای «قوم افغان» و «زبان افغانی» گردید (پان افغانیزم بعدا به پشتونیزم ارتقا کرد).

در اواسط سده ۲۰، ایده‌های چپ (مارکسیستی/لنینیستی/مائویستی/گوارا) و راست (اسلامی/اخوانی/جهادی) وارد کشور شد و به دنبال خود مفاهیم «ستم طبقاتی» (تقسیم جامعه به طبقات حاکم/محکوم، مبارزه طبقاتی و محو طبقات از راه انترناسیونالیزم پرولتری)، «ستم ملی» (تقسیم ملت‌ها به ستمگر/ستمکش؛ مبارزه ملی و محو استعمار/امپریالیزم از راه "دو، سه، چند ویتنام بوجود آوریم") و «امت اسلامی» (تقسیم جامعه به مسلمان/نامسلمان، امت اسلامی و اعمار جامعه اسلام ناب محمدی از راه اخوت اسلامی) در کشور بوجود آمدند.

پیامد ورود این اندیشه‌ها در کشور، ایجاد احزاب و سازمان‌های چپ کمونیستی (خلق، پرچم، شعله وغیره) و راست اسلامی (جمعیت، حزب، اتحاد وغیره)، سقوط نظام حاکم توسط آنها، دولت-ملت‌سازی خلق/پرچم بربنیاد گفتمان طبقاتی و دولت-ملت‌سازی مجاهدین/طالبان بربنیاد گفتمان مذهبی (به‌ویژه امت‌سازی در دوره طالبان) بود.

مشابهت گفتمان‌های دولت-ملت‌سازی برپایه طبقات، ملت، امت و اقوام را می‌توان در شعارها و گفتارهای رهبران و پیروان این اندیشه‌ها (در سطح داخل و خارج کشور) مشاهده کرد که با گذشت زمان، هیچیک جنبه عملی نپوشیدند:

* کارگران جهان متحد شوید!
* ملت‌های ستمکش متحد شوید!
* امت اسلامی متحد شوید!
* اقوام محکوم متحد شوید!

شایان ذکر است که اصطلاح «*شهروند*» به مفهوم امروزی، «*افراد برابرحقوق یک کشور – از نگاه قانونی – بدون توجه به قوم، زبان، جنسیت و مذهب آنها*»، در ادبیات پارسی، پیشینه‌ای بیش از سه دهه ندارد (چنانچه غنی و حکمتیار با واژه «شهروند» مشکل داشتند)! اما ورود نیروهای غربی با پول هنگفت و دُهل/سرنای دموکراسی و دولت-ملت‌سازی در کشور – در ۲۰ سال دوره کرزی-احمدزی – گفتمان قومی، قوم‌سازی و دولت-ملت‌سازی بر پایه قوم، یعنی «جهنم قومگرایی» را دوباره شعله‌ور ساخت.

۲.۱. گفتمان قومی چیست و چرا ناپسند و بیراهه است؟

گفتمان قومی (مانند پشتونیزم، تاجیکیزم، هزاریزم، ترکیزم وغیره)، نوعی نگاه سیاسی و اجتماعی است که مسائل و مشکلات کشور را از عینک قومی – عمدتاً از دریچه منافع، هویت، برتری یا مظلومیت اقوام – تحلیل و بررسی می‌کند. در این گفتمان، اقوام به «حاکم» و «محکوم» تقسیم شده، «قوم» واحد اساسی آن بوده و در نهایت بر «عدالت قومی» تاکید می‌شود؛ بدون آنکه به ماهیت نظام/رژیم سیاسی یا ساختار قدرت، شیوه توزیع منابع و قوانین غیرعادلانه، توجه و تمرکز گردد.

در این گفتمان، تضادها به‌جای آنکه ریشه در ساختارهای غیرعادلانه قدرت و قانون داشته باشند، به شکل «قوم در برابر قوم» صورت‌بندی می‌شوند. این گفتمان با آنکه از تجارب تاریخی ستم و تبعیض تغذیه می‌کند، اما بتدریج به مانعی برای تحقق عدالت تبدیل می‌شود؛ زیرا با تمرکز بر «قوم» و «برابری قومی»، گفتمان عدالت‌خواهی را به «قوم‌سازی» و «جنگ قومی» (جنگ همه علیه همه) سوق می‌دهد (نمونه زنده آن، تقابل روشنفکران پشتون، تاجیک، هزاه و اوزبک در شرایط کنونی است)! شاخصه‌های این گفتمان عبارتند از:

- تقسیم اقوام به «حاکم» و «محکوم» یا «بومی، مهاجر، مهاجم وغیره»؛
- تمرکز بر مظلومیت یا برتری اقوام، عقده‌گشایی و نفرت‌پراگنی؛
- مطالبه عدالت برای اقوام (در نهایت، عدالت قومی)؛
- بازتولید بی‌اعتمادی، کینه و انتقامجویی؛

- مقاومت در برابر بازنگری در تاریخ یا ساختار قدرت.

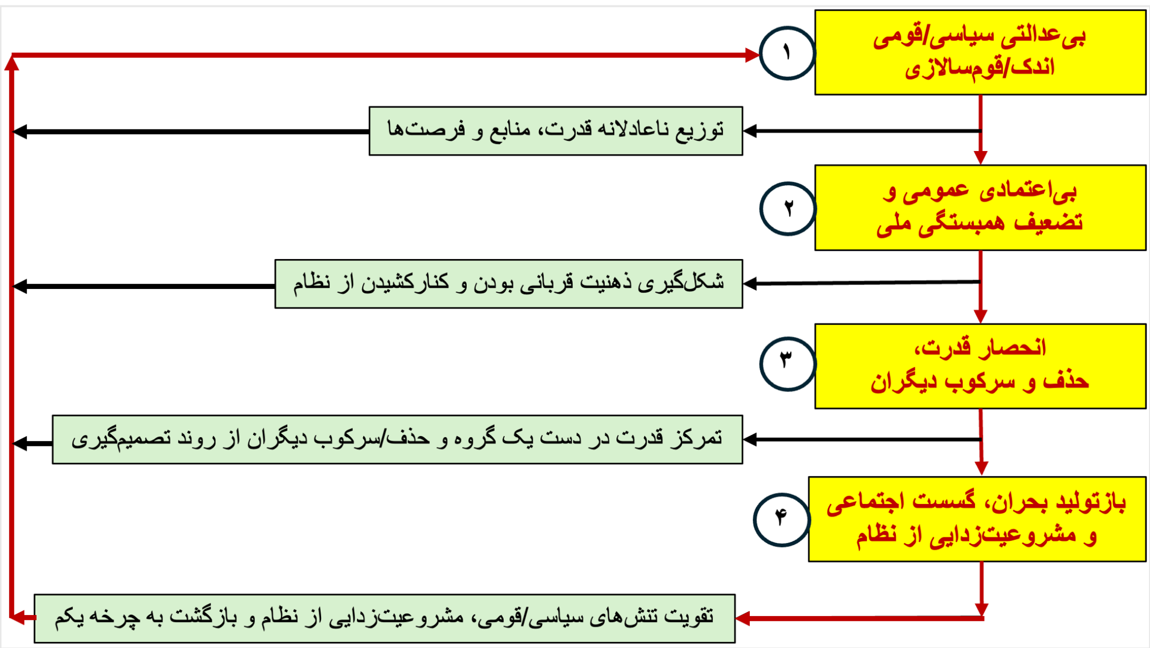
گفتمان قومی دولت-ملت‌سازی در یک چرخه شوم یا ویرانگر (Vicious Cycle) گردش می‌کند که پیامد آن بازتولید بی‌اعتمادی و ارتقای تقابل جمعی است. زیرا چرخه شوم یک فرایند خودتکرار و خودتقویه‌کننده است که در آن یک مشکل ساختاری، خود را از طریق پیامدهای منفی آن (در یک «چرخه شوم طبیعی: کنش و واکنش»)، تقویت می‌کند:

از مکافات عمل غافل مشو   گندم از گندم بروید، جو ز جو

چرخه شوم یا ویرانگر، وضعیت تغییر همه نظام‌های سیاسی (یا تبدیل دیکتاتورها!) در کشور بوده که منجر به بی‌عدالتی، تبعیض و انحصار قومی شده است (صرفنظر از اینکه نام نظام‌ها از شاهی به جمهوری، اسلامی وغیره تبدیل شده است)!



ساختارهای سیاسی کشور در یک سده اخیر (چرخه شوم تغییرنام بدون تغییرماهیت)



ساختار چرخه شوم، ویرانگر یا منفی

بیش از یک سده است که این چرخه شوم «گفتمان دولت-ملت‌سازی بر محور قوم، طبقه و مذهب» کشور ما را از قله‌های آرمانی «عصری‌سازی امان الله در دهه ۱۹۲۰» به ژرفناهای عملی «تحجر هیبت الله در دهه ۲۰۲۰» سوق داده و مردم ما را از «واگون قطار امان الله» پرتاب نموده و «سوار شتر هیبت الله» نموده‌است! تا زمانی این چرخه ادامه داشته باشد، رهایی و توسعه ناممکن است!

۲.۲. گفتمان ایدیولوژیک چیست و چرا زشت و مردود است؟

گفتمان ایدئولوژیک، شیوه‌ای از معناسازی و نظم‌بخشی سیاسی است که از یک نظام فکری فراگیر (مانند مارکسیزم، اخوانیزم وغیره) سرچشمه می‌گیرد. جامعه در این گفتمان به مترقی/مرتجع، دیندار/بی‌دین وغیره تقیسم شده و برخلاف گفتمان عدالت‌خواهی که به تنوع و گفتگو میدان می‌دهد، در پی تحمیل «ایدیولوژی واحد» بر مردم است و اغلب مشروعیت خود را با حذف صداهای دیگر توجیه می‌کند. ویژگی‌های این گفتمان قرار زیر است:

- مدعی «حقیقت مطلق» است و مخالفان فکری خود را نه منتقد، بلکه «اشرار»، «ضد انقلاب»، «دشمن» و «خاین» یا «مرتد»، «ملحد» و جاسوس می‌خواند.
- در پی «جهانی‌سازی هویت»های ویژه مانند امت اسلامی (براساس اخوت اسلامی)، طبقه کارگر جهانی (براساس انترناسیونالیزم پرولتری یا جهان‌وطنی) یا ملت نوین (شوروی) وغیره است.
- برای بقای خود به «دشمن‌سازی مستمر» مانند کفر/الحاد، امپریالیزم/بورژوازی، کاپیتالیزم/سوسیال‌امپریالیزم وغیره نیاز دارد.
- «مخالف چندصدایی» بوده و هر نوع نقد یا گفتگوی متفاوت را فتنه، انحراف یا ارتداد و خیانت می‌خواند و حذف می‌کند.
- با استفاده از «اخلاق ابزاری» که هدف را مقدس می‌داند، استفاده از هر وسیله برای رسیدن به قدرت یا حفظ آن را مجاز می‌داند.

- با ایجاد «ساختار فرماندهی عمودی» به تمرکز شدید، اطاعت بیچون و چرا از راس قدرت و نادیده‌گرفتن نهادهای مستقل باور دارد.
- با «تقدس‌سازی رهبر یا نصوص» هر گونه مخالفت با آن را خیانت یا ارتداد و مستحق قتل می‌پندارد.

نمونه‌های روشن چنین گفتمانی در کشور ما، مارکسیزم خلقی/پرچمی/شعله‌ای/ستمی یا اسلام‌گرایی جهادی/طالبانی و دولت-ملت‌سازی خونین آنها در عمل است. شماری از آنها را که از نزدیک می‌شناسم، هنوز در همان افکار ۵۰ سال پیش خود باقی مانده‌اند!

آشکار است که گفتمان ایدیولوژیک مانند گفتمان قومی در چرخه شوم گردش داشته و «اندیشه» جایگزین «قوم» شده است. پیامدهای گفتمان ایدیولوژیک در کشور قرار زیراند:

الف. جایگزینی ستم قومی با ستم ایدیولوژیک: به جای تبعیض برمبنای قوم، تبعیض برمبنای باور یا عقیده شکل می‌گیرد.

ب. سرکوب عدالت‌خواهی و هویت‌های متنوع: چون عدالت‌خواهی نیازمند گفتگو و سازش است، گفتمان ایدئولوژیک آن را «مرتد» یا «مرتجع» و «دشمن» می‌خواند.

ج. تعلیق دموکراسی و مشارکت: همه‌چیز باید در چهارچوب تنگ ایدئولوژی قرار گیرد و در نتیجه، نهادهای مدنی، دموکراتیک یا عدالت‌محور، نابود یا بی‌اعتبار می‌شوند.

گفتمان‌های ایدیولوژیک نیز اگر با ساختارهای مشارکتی، شفافیت، چندصدایی و عدالت شهروندی همراه نشوند، دیر یا زود دچار فرسایش درونی و فروپاشی می‌شوند.

۳.۲. ترکیب یا آمیزش گفتمان قومی و ایدیولوژیک

(خاستگاه فاشیزم قومی-مذهبی و بازتولید خشونت ساختاری)

وقتی یک گفتمان ایدیولوژیک (مانند کمونیزم امینی، اسلام طالبانی وغیره) با گفتمان قومی (مانند پشتونیزم) ترکیب شود، نتیجه آن شکل‌گیری «فاشیزم قومی-ایدیولوژیک» است.

نظامی که در آن نه‌تنها وحدت ملی، بلکه دین و اخلاق نیز قربانی سلطه‌جویی و تمامیت‌خواهی می‌شوند. در چنین نظامی، همه چیز از منظر وفاداری به قوم و مذهب یا ایدیولوژی سنجیده می‌شود و مخالفان فکری آن نه «رقیب سیاسی»، بلکه «قوم‌ستیز»، «دین‌ستیز» یا «دشمن» و «عناصر ضد انقلاب» معرفی می‌شوند. پیامد آن، استقرار یک ساختار تمامیت‌خواه و گسترش شکاف‌های ویرانگر اجتماعی است:

الف. استقرار نظام تمامیت‌خواه و انحصارگر: ترکیب این دو گفتمان، ساختار سیاسی را به بازتاب یک قوم و یک باور خاص فرو می‌کاهد و تمام نهادهای قدرت، امنیت، آموزش و رسانه را در اختیار همان گروه قرار می‌دهد. نتیجه آن سرکوب تنوع قومی و دینی، حذف مشارکت سایر اقوام و مذاهب (یا مکاتب فکری) و تحمیل یکسان‌سازی است.

ب. گسترش شکاف اجتماعی و خشونت اجباری: جامعه به دوقطب «ما» (قوم/مذهب برتر) و «دیگران» (کهتر، بیگانه‌پرست، ملحد، مرتد، مرتجع یا دشمن) تقسیم می‌شود. این گفتمان مشروعیت سیاسی را از میان برده و زمینه شورش، مقاومت و حتی مداخلات خارجی را فراهم می سازد.

هرگاه جامعه‌ای به این ترکیب زهری (گفتمان قومی و ایدیولوژیک) مبتلا شود، نه‌تنها عدالت، مشارکت و تنوع از میان می‌رود، بلکه خشونت، تبعیض و سرکوب نهادینه می‌شود. چنین وضعیتی یک چرخه شوم از بازتولید نفرت، انحصار و بحران می‌سازد که با هر دور، ژرف‌تر و ویرانگر‌تر می‌شود.

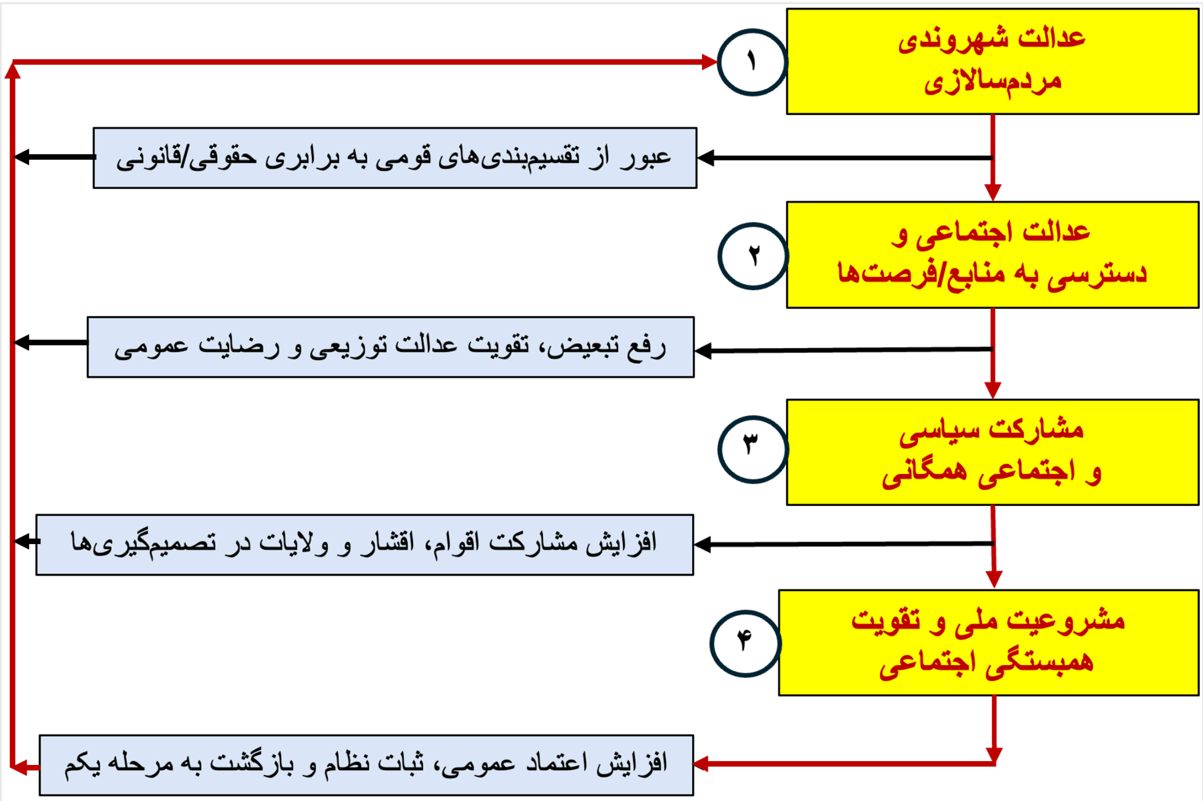
۴.۲. گفتمان عدالت‌خواهی-شهروندی چیست و چرا پسندیده و راهگشاست؟

این گفتمان یک روایت **«جدید»** ساختارمحور، شهروندمحور و اخلاق‌محور از مسائل کشور است. در این گفتمان، تقسیم جامعه بر بنیاد قوم، ایدیولوژي وغیره وجود ندارد و تبعیض و بحران نه ناشي از قوم، زبان، مذهب، طبقه، جنسیت وغیره، بلکه محصول نظام سیاسی حاکم (نهادها و قوانین غیرعادلانه) یا عملکرد حاکمان دانسته شده و **«هویت شهروندی»** به‌عنوان عالیترین شکل **«هویت ملی»** پذیرفته می‌شود. عدالتخواهی در این

گفتمان، گذار به شهروندمحوری و تمرکز بر شهروندسازی (افراد برابرحقوق)، بدون توجه به قوم، زبان، جنسیت، مذهب یا طبقه آنهاست (افریقای جنوبی یکی از نمونه‌های گذار از گفتمان نژادی به گفتمان عدالتخواهی است)! شاخصه‌های این گفتمان عبارتند از:

- تمرکز بر تغییر نظام سیاسی (اصلاح قوانین و ساختارهای غیرعادلانه)؛
- عبور از هویت/حقوق قومی، مذهبی و غیره به هویت/حقوق شهروندی؛
- مطالبه عدالت برای همه شهروندان (بدون توجه به قوم، جنسیت، مذهب و غیره)؛
- نقد ساختار قدرت و نظام/حاکمان بدون برچسب به قوم/ایدیولوژی/جنسیت/و غیره؛
- بسترسازی برای اعتماد، همکاری و بازسازی ملی.

گفتمان عدالتخواهی-شهروندی در چرخه فضیلت و سازنده (Virtuous Cycle) گردش می‌کند. چرخه فضیلت یعنی فرایند خودتکراری که در آن، یک عامل مثبت موجب تولید عوامل مثبت دیگر، پیشرفت یا توسعه پایدار می‌شود!



چرخه فضیلت، سازنده یا مثبت

مقایسه گفتمان‌های قومی، ایدیولوژیک و عدالتخواهی در جدول زیر داده شده است:

مقایسه گفتمان‌های قومی، ایدیولوژیک و عدالتخواهی در کشور

عناصر	گفتمان قومی	گفتمان ایدیولوژیک	گفتمان عدالتخواهی
ریشه‌های تاریخی	دولت‌سازی قومی/قبیله‌ای (سده ۱۹)؛ تمرکز قدرت در یک قوم؛ حذف اقوام دیگر	نفوذ مارکسیزم، اسلام سیاسی و ناسیونالیزم افراطی (سده ۲۰)	تجربه ستم ساختاری؛ مقاومت اقوام حاشیه؛ بازتعریف عدالت در سطح شهروندی یا برابری مدنی
پایه مشروعیت	برتری قومی، میراث سلطه، اکثریت‌انگاری	حقیقت مطلق ایدیولوژیک (طبقاتی، دینی، ناسیونالیستی)	برابری افراد، حقوق شهروندی، مشارکت برابر
نگرش به تنوع	انکار، حذف یا ادغام اقوام/زبان‌های دیگر	یکسان‌سازی فکری و فرهنگی، نپذیرفتن تنوع ایدیولوژیک یا هویتی	پذیرش تنوع و تاکید بر توازن اجتماعی
رفتار با مخالفان	سرکوب قومی؛ تبعیض؛ طرد از قدرت	حذف فزیکی، برچسب‌زنی (مرتد، خاین، ضدانقلاب) و مشروع‌سازی خشونت	پذیرش گفتگو، نقد متقابل، تلاش برای ادغام تفاوت‌ها در یک قرارداد اجتماعی
هدف اصلی	حفظ سلطه قومی؛ تمرکز اقتدار در مرکز	تحقق جامعه آرمانی برمبنای اصول مطلق ایدیولوژیک یا غیرقابل مذاکره	بازسازی ساختار سیاسی-اجتماعی برمبنای عدالت، توازن و رضایت همگانی
نقش دولت	ابزار سلطه قومی؛ تمرکزگرایی سرکوبگر	ابزار تحقق ایدیولوژی؛ دولت عقیدتی و تمامیتخواه	نهاد تنظیم عدالت میان شهروندان و حافظ مشارکت و توازن میان اقوام و مناطق
نسبت با خشونت	استفاده ابزاری از خشونت برای سرکوب حاشیه‌نشینان	مشروع‌سازی خشونت برای حذف مخالفان فکری و عقیدتی	نفی خشونت ساختاری؛ پذیرش مقاومت مدنی و دفاع مشروع در برابر نظام
پیامدها	بی‌ثباتی مزمن؛ جنگ قومی، بی‌اعتمادی؛ شکاف عمیق اجتماعی و نفرت جمعی	سرکوب آزادی‌های اساسی، جنگ‌های عقیدتی، تمامیت‌خواهی	گفتگوی ملی، مشارکت همگانی، بازسازی دولت-ملت برپایه عدالت شهروندی و توازن اجتماعی
خطرات بالقوه	بازتولید انحصار؛ شکست دولت-ملت‌سازی، مشروعیت‌زدایی ساختار سیاسی	تبدیل به نظام استبدادی؛ فقر فکری، دشمن‌سازی مستمر	جذب توسط گروههای خاص، تساهل زیاد، حذف رادیکالیزم[1] لازم

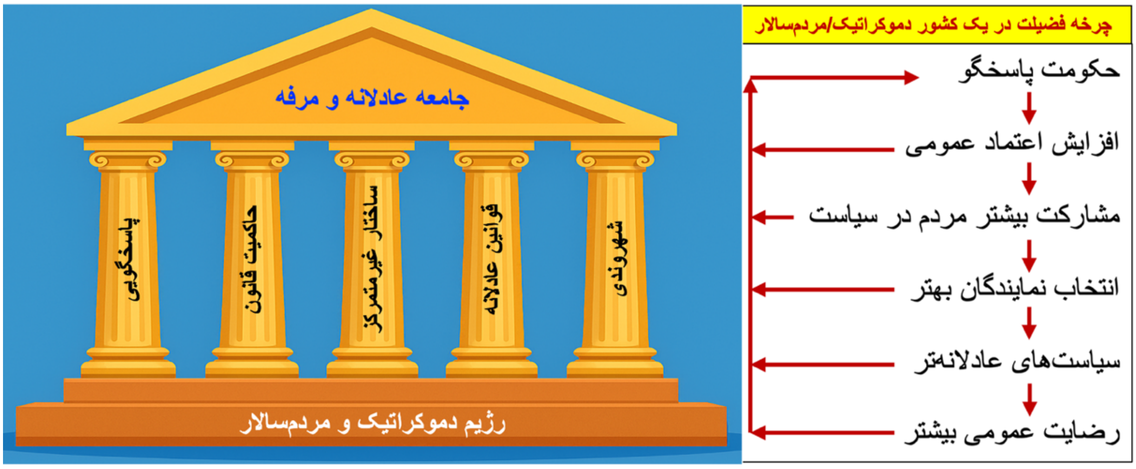
۱. عدالتخواهی رادیکال به کل نظام مانند توزیع قدرت، ساختار دولت، جایگاه اقوام، زبان، دین، مالکیت وغیره نقد دارد (در حالیکه عدالتخواهی غیررادیکال به برخورد عادلانه در چارچوب نظام ظالمانه موجود بسنده می‌کند)!

گفتمان دولت‌ملت‌سازی <u>قومی/ایدیولوژی «نابرابر»</u> در کشور باید به گفتمان دولت-ملت‌سازی <u>شهروندی «برابر»</u> (نظام/رژیم سیاسی عادلانه/مردمسالار یا "دولت ملی") تغییر یابد! سازوکار عملی این گفتمان، **پنج اصل اساسی** از نگاه "**مهندسی سیاسی**" است که هم با ارزش‌های جهانی و هم با ارزش‌های قومی، دینی و فرهنگی مردم ما سازگار است (تصویرهای زیر دیده شوند).



۲.۴.۱. نظام/رژیم سیاسی عادلانه و مردمسالار: "**نظام سیاسی**" عبارت از دستگاه قدرت یعنی «**نهادها**» (سخت‌افزارها: نهادهای سیاسی، اقتصادی، مدنی، علمی، پژوهشی و

رسانه‌ها) و «**قوانین**» (به‌ویژه ”قانون اساسی“ یا نرم‌افزارها: نشان‌دهنده ساختار نهادها، اختیارات حاکمان و حقوق شهروندان) است. ماهیت این نظام/رژیم در گفتمان عدالتخواهی تابع همین نهادها (غیرمتمرکز، مستقل و متوازن) و قوانین (عادلانه) و حاکمیت آن است.



الف. ساختار غیرمتمرکز: طرح پیشنهادی دولت-ملت‌سازی در کشور در ۱۱ می ۲۰۲۵ در کنفرانس فرانکفوت ارایه شد؛ اما رساله کامل آن بر بنیاد گفتمان عدالتخواهی، زیر نام «**غیرمتمرکزسازی** کشور در **چارچوب ولایات موجود** بر بنیاد **عدالت شهروندی** و **توازن اجتماعی**» تازه چاپ شده است. در این ساختار، نهادها مستقل/متوازن بوده (تفکیک قوا کافی نیست)، والیان و شوراهای ولایتی/انتخابی از ”اختیارات لازم“ برخوردارانـد (جدول‌های زیر دیده شوند)، اما برخلاف فدرالیزم (ایالت‌سازی و قانونگذاری)، حق قانونگذاری ندارند!

ساختار، هدف و اختیارات نظام غیرمتمرکز

سطح	نام	هدف	اختیارات
ملی/مرکزی	مرکز/کابل	حفظ انسجام/حاکمیت ملی	سیاست خارجی، امنیت، ارتش، بودجه، اقتصاد کلان، قانون اساسی واحد
ولایتی/استانی	والی/شوراهای ولایتی	پاسخگویی به تنوع	آموزش، بهداشت، توسعه، پولیس ، زبان/فرهنگ محلی، اداره منابع/درآمد (۶۰٪ / ۴۰٪)
ولسوالی/شهرستانی	حاکم/شوراهای ولسوالی	تقویت مشارکت	خدمات شهری، نظارت بر ادارات محلی، مشارکت مردم در تصمیم‌گیری

طرح اجرایی برای عملی‌سازی ساختار غیرمتمرکز

حوزه اجرا	سطح مسئولیت	اقدامات کلیدی	نهاد/مرجع مسئول
اداری	ولایت و شهرستان	انتقال اختیارات در برنامه‌ریزی، استخدام و بودجه‌بندی محلی	شوراهای ولایتی و شهرستان
سیاسی	مرکز و ولایت	برگزاری انتخابات آزاد برای شوراهای محلی و نظارت نهادی	کمیسیون مستقل انتخابات
زبانی/آموزشی	ولایت	برنامه‌های آموزشی چندزبانه و دسترسی برابر زبانی	وزارت معارف/شوراهای محلی
اقتصادی/منابع	مرکز - محل	تقسیم منابع به نسبت جمعیت، نیازمندی و محرومیت	وزارت مالیه/نهاد مالی محلی
نظارت/شفافیت	همه سطوح	ایجاد نهادهای نظارتی مستقل در سطح محلی و مرکزی	کمیسیون نظارت ملی و محلی

تفاوت میان عدالت شهروندی و توازن اجتماعی

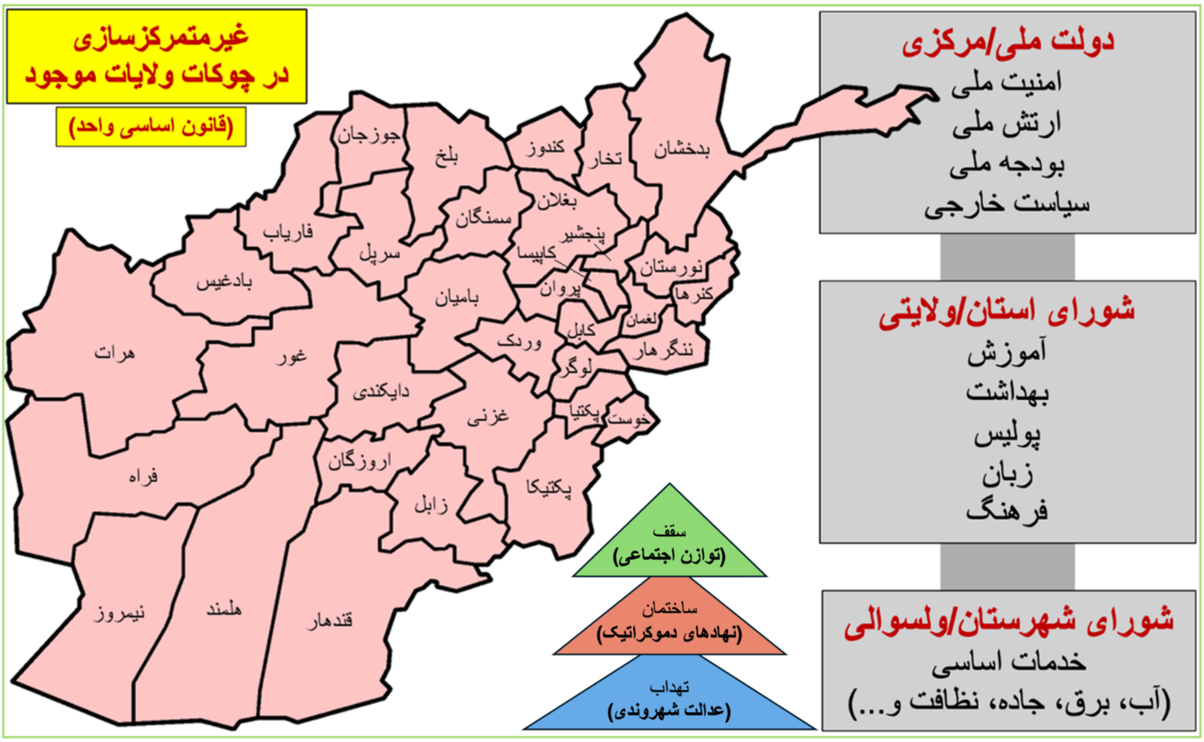
مفهوم	تعریف	هدف اصلی	ویژگی
عدالت شهروندی	تضمین حقوق برابر برای همه اقوام، زنان، مذاهب و مناطق بدون هرگونه تبعیض	رفع تبعیض ساختاری و نهادینه	مبتنی بر برابری فردی در چارچوب حقوق بشر – تمرکز بر حق، فرصت، کرامت
توازن اجتماعی	حضور نسبی و بازتاب عادلانه اقوام/زنان/مذاهب/مناطق در ساختار قدرت و نهادها (با استفاده از تبعیض مثبت)	جلوگیری از انحصار قومی، جنسیتی، مذهبی، منطقه‌ی در ساختار دولت	مبتنی بر نمایندگی گروهی/اجتماعی – تمرکز بر توزیع قدرت و مناصب

اگر توازن اجتماعی بر بنیاد عدالت شهروندی و اصل شایستگی فردی در همان گروه استوار نباشد، نهادها به «شرکت‌های سهامی قومی/جنسیتی» تبدیل خواهند شد که در دوران کرزی-احمدزی نیز وجود داشتند!

دلایل عدم صلاحیت قانونگذاری ولایات

دلیل	توضیح
پرهیز از تضاد قوانین (بنا بر ویژگی‌های قومی/قبیله‌ی)[1]	جلوگیری از صدور قوانین متفاوت یا متناقض میان ولایات
ایجاد و حفظ وحدت ملی	قانون واحد مانع ایجاد شکاف‌های سیاسی/قومی میان ولایات می‌شود
جلوگیری از تقابل/رویارویی محلی	ولایات قومی (مخلوط) در صورت قانونگذاری محلی دچار تنش می‌شوند
تمرکز بر اجرای قانون اساسی (ملی)	تمرکز ولایات بر اجرای عادلانه و موثر قوانین واحد (نه تدوین قوانین مستقل برای خود)
محافظت از عدالت شهروندی	تضمین یکسان‌سازی حقوق شهروندان در سراسر کشور (از راه قوانین ملی واحد)

۱. چون ممکن است برخی مناطق با بهانه‌های فرهنگی/مذهبی/وغیره، خواستار نگهداری سلاح/ننواتی، مانع بازگشایی مکاتب/رسانه‌ها، محدودیت‌های جنسیتی وغیره در قوانین محلی خود شوند!



ب. <u>قوانین عادلانه و حاکمیت آن</u>: وقتی ما وارد یک کشور (یا کشتی، فرودگاه، هواپیما وغیره) می‌شویم، به دو اصل اساسی نیاز داریم که عبارت از «قوانین عادلانه» و «حاکمیت قوانین عادلانه» است.

* **قوانین عادلانه** اساس و زیربنای برقراری نظم، عدالت، امنیت و حل اختلافات در جامعه است که در مواد قانون اساسی و سایر قوانین فرعی بازتاب می‌یابد. «قوانین عادلانه در جامعه»، نقش «خون پاک در بدن» را دارد.

* **حاکمیت قوانین عادلانه** وظیفه مسئولان انتخابی و پاسخگو است. زیرا آنچه مانع استبداد و خودسری می‌شود؛ آنچه اعتماد به دولت و نهادهای آن را تقویه می‌کند و آنچه نظم، عدالت و امنیت در جامعه را برقرار می‌سازد، حاکمیت قوانین (عادلانه) است!



برای اعمار یک جامعه عادلانه/دموکراتیک

==================================

۱. «**تدوین**» یک «**قانون (اساسی) عادلانه**» که بدون آن نمی‌توان در جهت توازن قدرت، کاهش بحران قومی، افزایش ارزش‌های ملی، قطع مداخلات، عدالت شهروندی و ثبات پایدار در کشور گامی برداشت!

۲. «**عملی‌سازی قانون**» یا «**حاکمیت قانون**» که بدون آن انارشی (قانون جنگل) یا دیکتاتوری (حاکمیت فرد) برپا می‌شود!

ج. حاکمان انتخابی/پاسخگو و شهروندان آگاه/فعال: نیروهای محرکه یک جامعه (حاکمان و شهروندان) گردانندگان چرخ همان جامعه اند؛ به گونه‌ای که حاکمان نقش «رانندگان» و شهروندان نقش «سرنشینان» را برعهده دارند. بنابرآن، حاکمان باید انتخابی و پاسخگو و شهروندان باید آگاه و فعال باشند (تا با کنترول/مهار یکدیگر، توازن قدرت ایجاد شود).

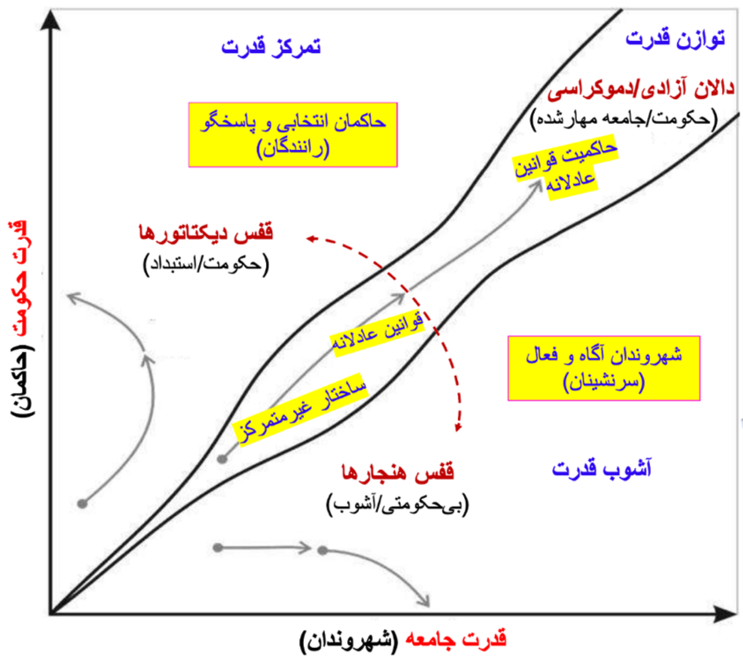
* **حاکمان قوی**، اما **انتخابی و پاسخگو**، نیاز است تا خشونت را کنترول، قوانین را عملی (حاکمیت قانون) و خدمات عمومی را ارایه کنند؛

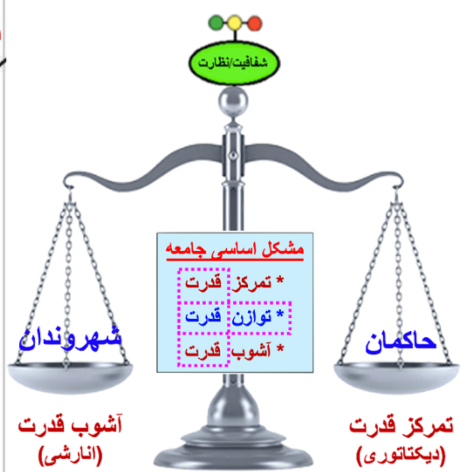
* به **شهروندان آگاه و فعال** نیز نیاز است تا حاکمان قوی را زیر نظارت داشته و منقاد و پاسخگو سازند و در صورت لزوم آنها را مهار نمایند یا لجام زنند! زیرا دموکراسی

یک پروسه بی‌پایان و برگشت‌پذیر است؛ درغیرآن، قوانین و مقررات ارزشی بیشتر از سیاهه بر روی کاغذ را نخواهند داشت و خطر بازگشت دیکتاتوری همیشه وجود دارد!

+ + +

آزادی و دموکراسی (**نظام عادلانه**): دالان باریکی است میان استبداد/سرکوب حکومت (**دیکتاتوری**) و آشوب/بی‌قانونی از نبود حکومت (**انارشی**). ایجاد "**توازن قدرت**" و نگهداری آن محصول مبارزه هر روزه و دایمی میان حاکمان/شهروندان است (تصویرها دیده شود).

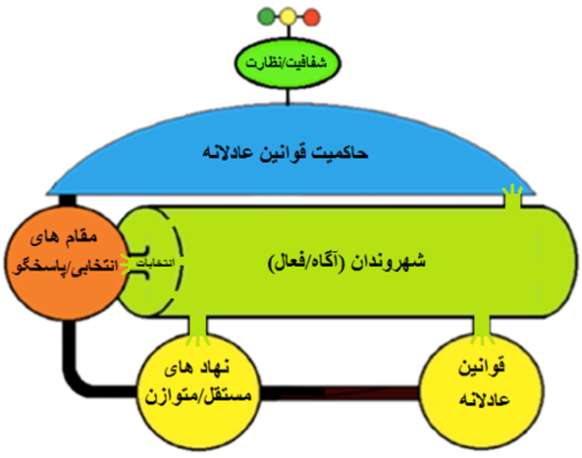




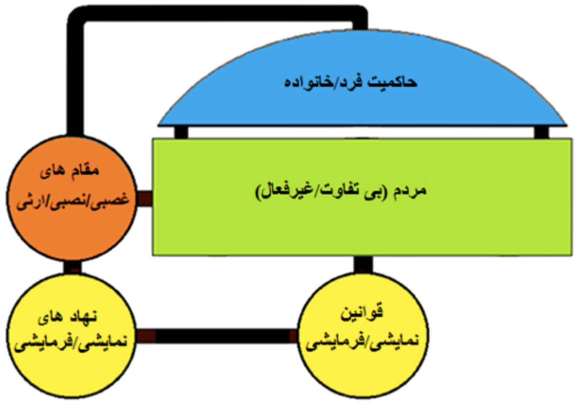


آنچه باعث تعادل/عدالت/دموکراسی در جامعه می‌شود،

توازن قدرت یا توزیع متوازن قدرت (در بین نهادها، نه افراد) است!



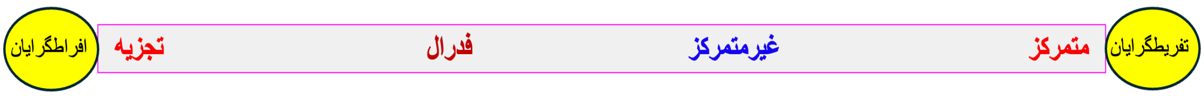
ساختار جوامع دموکراتیک (عادلانه)



ساختار جوامع غیردموکراتیک (استبدادی)



اجزا و عناصر نظام/رژیم‌های عادلانه/مردم‌سالار/دموکراتیک



چهار طرح موجود یا پیشنهادی برای حل بحران کشور

بخش ۳ – گره کور در گفتمان عدالتخواهی
(ترس تاریخی پشتون‌ها و عدالتخواهی یکطرفه غیرپشتون‌ها)

یکی از پرسش‌های کلیدی که هر روزه در برابر ما قرار دارد و بر گفتمان عدالت‌محور، ساختار قدرت و همزیستی اقوام در افغانستان سایه انداخته، این است: چرا در حالی که روشنفکران و فعالان تاجیک، هزاره و اوزبک سال‌هاست ساختار قومی و حاکمیت سلطه‌محور را نقد می‌کنند، بخش بزرگی از روشنفکران پشتون همچنان در این زمینه سکوت اختیار کرده‌اند یا به‌گونه‌ای غیرمستقیم از گذشته و ساختار حاکم دفاع می‌کنند؟

این وضعیت برخاسته از یک ترس تاریخی و هویتی است: پشتون‌ها چنین تصور می‌کنند که اگر قدرت سیاسی را از دست بدهند، زبان، هویت و نقش تاریخی‌شان در کشور تضعیف یا حتی نابود می‌شود. به همین دلیل، بسیاری از آنان به قدرت سیاسی چنگ زده و تلاش می‌کنند حاکمیت قومی خود را با «اکثریت‌نمایی قومی» و تأکید بر «میراث پادشاهی»، یک حق «طبیعی» یا «تاریخی» جلوه دهند.

در مقابل، افشای جنایات تاریخی، نقد قدرت متمرکز و اعتراض به تبعیض، بیشتر از سوی روشنفکران تاجیک، هزاره و اوزبک صورت گرفته است. این تقابل نابرابر در مواجهه با حقایق تاریخی، به شکل‌گیری دوگانه‌ای «قوم حاکم» در برابر «اقوام محکوم» دامن زده و فضای واگرایی قومی، نفرت و بی‌اعتمادی را تشدید کرده است.

و مهمتر ازآن: آیا بدون همراهی آنان، می‌توان به عدالت واقعی و جامعه‌ی شهروندی رسید، بدون آنکه به تقابل قومی انجامد؟

این پرسش، صرفاً یک دغدغه سیاسی یا تاریخی نیست، بلکه به ریشه‌های ساختاری بحران هویت، عدالت و همبستگی ملی در افغانستان بازمی‌گردد. زیرا غیبت این همراهی، گفتمان عدالتخواهی از مسیر ملی را به مسیر قومی سوق داده و میدان نقد را به صحنه‌های رویارویی و تقابل‌های احساساتی تبدیل کرده است.

۱.۳. سکوت پرهزینه و غیبت پرسش‌برانگیز پشتون‌ها

تجربه‌ای چند دهه اخیر نشان می‌دهد که بسیاری از نخبگان پشتون، باوجود آگاهی از بحران مشروعیت و ساختار قدرت، یا سکوت کرده‌اند یا نقدهای خود را محدود به حاشیه‌ها و مسایل غیراساسی ساخته‌اند.

برخی از این افراد، با وجود برخورداری از تحصیلات عالی و کار عملی در دنیای غرب و حضور در نهادهای مدنی یا رسانه‌ای، هنوز از زبان، ساختار، میراث و قدرت سنتی دفاع می‌کنند — نه به‌صورت آشکار، بلکه در قالب "ترس از حذف" یا "دفاع از هویت قومی".

این سکوت تنها یک موضع‌گیری انفعالی نیست؛ بلکه سکوت فعالی است که میدان عدالتخواهی را از تعادل خارج کرده است. زیرا وقتی فقط یک سوی ماجرا (قربانیان گذشته) سخن می‌گویند و سوی دیگر (منتفعان گذشته) خاموش می‌مانند، کل گفتار عدالت، قومی جلوه می‌کند — حتی اگر دقیق، مستند و اخلاقی باشد.

۲.۳. ریشه‌های ترس؛ چرا روشنفکران پشتون همراهی نمی‌کنند؟

برای فهم ودرک این مسئله، باید به ریشه‌های عمیق ترس و مقاومت در ذهنیت پشتونی پرداخت:

الف. ترس از اقلیت بودن: بخش زیادی از نخبگان پشتون، از طریق روایت رسمی دولت‌های گذشته، باور دارند که اگر قدرت سیاسی از پشتون‌ها گرفته شود، به دلیل جمعیت نسبتاً کم، جغرافیای پراکنده و ضعف زیرساخت‌های فرهنگی و زبانی، به حاشیه رانده می‌شوند، جایگاه خود را از دست می‌دهند و نقش یک «اقلیت سرگردان» را خواهند داشت.

ب. ضعف ادبیات مدنی و دانشگاهی پشتو: روشنفکران پشتون می‌ترسند که اگر ساختار قدرت قومی از میان برود، زبان پشتو — که به‌اندازه فارسی پشتوانه علمی، فرهنگی و

رسانه‌ای ندارد ـــ در جامعه تضعیف یا نابود می‌شود. این ترس، بخشی از انگیزه‌ای سکوت یا همراهی با ساختار موجود است.

ج. قدرت سیاسی به‌مثابه میراث تاریخی: برخی از روشنفکران پشتون ـــ حتی به‌صورت ناخودآگاه ـــ قدرت سیاسی را نه یک سازه قراردادی و مدنی، بلکه بخشی از «میراث تاریخی» قوم خود می‌دانند. این نگاه یک باور نانوشته ایجاد کرده که سقوط قدرت را نه صرفاً یک تغییر ساختاری، بلکه تهدیدی علیه حیثیت قومی خود تلقی می‌کنند. در چنین ذهنیتی، توزیع عادلانه قدرت تهدیدی علیه «حق تاریخی» تلقی می‌شود.

د. مشروعیت اکثریت: باور برخی از چهره‌های پشتون چنین است که قوم پشتون اکثریت مطلق نفوس کشور را تشکیل می‌دهد و بنابراین، مشروعیت طبیعی برای رهبری و حاکمیت دارد. این ادعا نه‌تنها علمی، دموکراتیک و عادلانه نیست، بلکه بستری برای مقاومت در برابر مشارکت عادلانه اقوام دیگر فراهم می‌سازد.

۳.۳. پیامدهای غیبت نخبگان پشتون در گفتمان عدالتخواهی

غیبت نخبگان پشتون در گفتمان عدالتخواهی، آثار سنگینی بر روند شکل‌گیری گفتمان ملی در کشور گذاشته است:

الف. عدالتخواهی قومی تلقی می‌شود (زیرا عدالتخواهی یکطرفه، قومی جلوه می‌کند):
در هر جامعه‌ای چندقومی، وقتی عدالت‌خواهی فقط از سوی روشنفکران اقوام حاشیه‌ای مطرح شود و اقوامی که در حاکمیت اند، سکوت، انکار یا بی‌تفاوتی در پیش گیرند، معادله به‌جای اخلاقی‌شدن، سیاسی و قومی می‌شود.

وقتی نقد تنها از سوی اقوام غیرپشتون مطرح می‌شود، بی‌طرف‌ترین مفاهیم نیز با عینک قومی و قومگرایی دیده می‌شود. عدالت‌خواهی تاجیک، هزاره یا اوزبک به‌جای اینکه «خواست ملی» تعبیر شود، «دشمنی یا ضدیت با قوم پشتون» تلقی می‌گردد.

ب. روشنفکران در دام قومگرایی می‌افتند: وقتی روشنفکران غیرپشتون در باره ظلم تاریخی، حذف ساختاری، تبعیض زبانی و فرهنگی و تسلط یکجانبه پشتون‌ها بر ساختار قدرت سخن می‌گویند، اما بخش بزرگی از نخبگان و آگاهان پشتون در این گفتگو غایب باشند، یا از قدرت قومی خود به‌گونه‌ای دفاع کنند و یا حتی منتقدان را به قومگرایی، تفرقه‌افگنی و ضد وحدت ملی متهم می‌کنند، عدالتخواهی به جای آنکه «فراقومی» و «حقوق‌محور» درک شود، «صدای اقوام محکوم علیه قوم حاکم» تلقی می‌شود.

یا وقتی صدای عدالت‌خواهی پاسخ متقابل از سوی روشنفکران قوم حاکم نمی‌گیرد، به «خشم قومی» تبدیل می‌شود. در نتیجه، روشنفکران نیز، ناخواسته در درون مرزهای قومی محصور می‌شوند.

ج. عدالتخواهی به جنگ قومی تبدیل می‌شود: افزود بر تبدیل عدالتخواهی به ابزار قومی، افکار عمومی به‌جای تمرکز بر ظلم و اصلاح ساختار، درگیر این می‌شود که «این حرف را کی زده است»؟ به جای اینکه ببیند «چه گفته است»**!**

د. نخبگان غیرپشتون در انزوای گفتمانی قرار می‌گیرند: آنان که عدالت را فریاد می‌زنند، به تفرقه‌افکنی، قومگرایی، دشمنی با پشتون یا ضدیت با وحدت ملی متهم می‌شوند. در نتیجه، به‌جای اینکه حرف‌های منتقد شنیده شود و ساختار نقد شود، شخصیت منتقد تخریب می‌شود.

هـ. بی‌اعتمادی بازتولید می‌شود: *در ذهن پشتون‌ها، هر نقدی تهدید هویت‌شان جلوه می‌کند و در ذهن اقوام دیگر، هر سکوتی، دفاع از سلطه قومی تعبیر می‌شود*. این چرخه‌ای دوطرفه و ویرانگر، همان «دام قومگرایی» است که روشنفکران هر دو طرف در آن گیر مانده و نتیجه آن بازتولید بی‌اعتمادی بیشتر است.

و. فضای گفتگو مسموم می‌شود: به‌جای دیالوگ و گفتگوی سازنده بین روشنفکران اقوام، گفتارها به موازات هم شکل می‌گیرند: *یکی در دفاع و دیگری در اعتراض*؛ در نتیجه، هیچکدام یکدیگر را نمی‌شنوند**!**

ز. گفتگو مسدود می‌شود: وقتی یک قوم از گفتمان عدالت‌محور غایب باشد، گفتمان ملی شکل نمی‌گیرد. عدالتخواهی به سلاح قومی تبدیل می‌شود، در حالیکه باید پیمان همگانی باشد. اگر فقط یک طرف بخواهد گفتگو کند و طرف دیگر گوش ندهد، فضا به جای تفاهم، قطبی، احساساتی و ناپایدار می‌شود و هیچ‌گونه توافقی در چنین شرایطی ممکن نیست.

۴.۳. اگر پشتون‌ها با گفتمان عدالتخواهی همراه نشوند، چه باید کرد؟

اگر روشنفکران و نخبگان پشتون به جای همراهی با گفتمان عدالتخواهی و شهروندی، در برابر آن سکوت یا مقاومت کنند، آیا می‌توان بدون تقابل، به راه حل عادلانه و همزیستی پایدار دست یافت؟

پاسخ واقع‌گرایانه به این پرسش، در عین تلخی، دو بُعد دارد: هم اخلاقی-ارزشی و هم سیاسی-اجتماعی.

الف. پاسخ اخلاقی-ارزشی: عدالت بدون مشارکت نمی‌پاید، اما نباید قربانی «انفعال دیگران» شد. هیچ راه‌حل پایدار و صلح‌آفرینی بدون همراهی اقلیت یا اکثریت قوم حاکم در ساختار قدرت ممکن نیست.

روشنفکران پشتون — اگر واقعاً دغدغه وطن، عدالت و انسانیت دارند — باید با صدای بلند بگویند: «ظلمی که به نام ما شده، از جانب ما نیست»!

اگر روشنفکران پشتون، این وظیفه اخلاقی-ارزشی خود را نادیده بگیرند و یا با تعصب قومی از ساختار غیرعادلانه دفاع کنند، دیگران (تاجیک، هزاره، اوزبک وغیره) حق دارند بدون همراهی آنان، راه عدالتخواهی را ادامه دهند!

اما نکته مهم این است: نباید دفاع از عدالتخواهی به واکنش نفرت‌محور قومی تبدیل شود! زیرا آنگاه ما نیز به همان دام قومگرایی خواهیم افتاد که دیگران در آن غرق شده‌اند (به قول مولانا باید از «چرخه شوم طبیعی: کنش و واکنش»، به «چرخه عالی انسانی: عدل و احسان، إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَ» گذار کرد):

من بد کنم و تو بد مکافات دهی   پس فرق میان من و تو چیست؟ بگو

ب. پاسخ سیاسی-اجتماعی: بدون همراهی روشنفکران پشتون، خطر تقابل قومی افزایش می‌یابد. اگر بخش غالب نخبگان پشتون به دفاع از هژمونی قومی ادامه دهند و گفتگوی بین‌قومی را تحریم کنند؛ در این‌صورت:

- شکاف قومی عمیق‌تر می‌شود.
- روایت «قوم حاکم» و «اقوام محکوم» نهادینه می‌شود.
- اقوام دیگر ممکن است از مسیر گفتگو ناامید شده و به رویارویی سیاسی، فرهنگی و نظامی متوسل شوند.
- در نتیجه، کشور نه به سوی شهروندی و عدالت‌محوری، بلکه به سوی جنگ قومی، انفجار اجتماعی و تجزیه/فروپاشی خواهد رفت.

ج. جنگ قومی و پیامدهای آن: جنگ‌های قومی زمانی شعله‌ور می‌شوند که گفتمان قومی جای گفتمان شهروندی را در توزیع قدرت، منابع و مشارکت سیاسی بگیرد. در چنین شرایطی، نخبگان سیاسی با تحریک احساسات قومی، زمینه خشونت، نفرت و بی‌اعتمادی را فراهم کرده و مردم را در برابر یکدیگر قرار می‌دهند.

پیامدهای چنین جنگ‌ها اغلب نسل‌کشی، آوارگی، ویرانی زیرساخت‌ها و حتی فروپاشی یا تجزیه کشورها است. تجربه تلخ ویرانی کابل و زخم‌های عمیق بر پیکر جامعه در دهه ۱۹۹۰، شاهد این مدعاست. سرنوشت خونین یوگوسلاویا (بالکانیزه‌شدن)، روندا، سودان، میانمار وغیره هشدارهای دیگری اند که چگونه جنگ‌های قومی می‌توانند کشورها را بسوی تجزبه، نسل‌کشی و بحران‌های منطقه‌ای سوق دهند.

برای جلوگیری از تکرار این چرخه شوم، گفتگوهای میان‌قومی برای اصلاح نظام سیاسی از راه غیرمتمرکزسازی، عدالت شهروندی و توازن اجتماعی ، نیازی مبرم و حیاتی است!

بخش ۴ – چگونه می‌توان از گفتمان قومی به گفتمان عدالتخواهی گذار کرد؟

گذار از گفتمان قومی به گفتمان عدالت‌خواهی یا شهروندی، پیش‌شرط اساسی برای ساختن یک جامعه برابر، صلح‌آمیز و مشارکتی در کشور است. این گذار نیازمند تحولی همزمان در زبان سیاسی، ذهنیت، ساختار قدرت و روایت‌های تاریخی است که در محورهای زیر بررسی می‌شوند.

گذار از گفتمان قومی به گفتمان عدالتخواهی، یک انقلاب آرام است که با زبان شروع می‌شود، با گفتگو و نقد تقویت می‌شود، با آموزش و رسانه درونی می‌شود و در نهایت در ساختار قانونی/حقوقی نهادینه می‌گردد.

اما برای تحقق گفتمان عدالتخواهی یا چرخه فضیلت، شرط نخست، پذیرش واقعیت‌های تاریخی و عزم برای اصلاح ساختارهای قدرت (نظام/رژیم سیاسی) است:

۱.۴. اصلاح زبان سیاسی و عمومی/رسانه‌ای

اصلاح زبان و واژگان سیاسی نخستین و فوری‌ترین اقدام است؛ زیرا کم‌هزینه‌ترین، موثرترین و همگانی‌ترین ابزار شکل‌دهی ذهنیت و افکار عمومی بوده و زیرساخت گفتمان‌های دیگر را می‌سازد.

الف. تفکیک هویت قومی از هویت حاکمان: هیچ‌یک از گروه‌های فاشیست و مستبد که در مقاطع مختلف تاریخ به قدرت رسیده‌اند، نماینده واقعی یک قوم یا مردم نبوده‌اند. از نازی‌های آلمان تا خمرهای سرخ کامبوج و از رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی تا گروه‌هایی چون طالبان در کشور ما، همه از طریق تقلب و تغلب یا نیرنگ و فریب (عوامگرایی یا جلب حمایت مردم با شعارهای انقلابی و وعده‌های میان‌تهی) بر مردم تحمیل شده‌اند، نه از راه رضایت یا نمایندگی عادلانه آنها. بنابراین، نسبت‌دادن جنایات چنین گروه‌ها به تمام قوم یا منطقه آنها، نه‌تنها غیرعادلانه، بلکه از بنیاد نادرست و خطرناک است.

از این رو، در نقدها باید زبان خود را اصلاح و عاری از طعنه/توهین کنیم. مثلا به جای «پشتون‌ها این کار را کردند»، بگوییم: «حاکمان پشتون چنین کردند، اما نماینده کل قوم نبودند" – یعنی تفکیک قوم از ساختار قدرت و حاکمان ظالم. این تفکیک، نه‌تنها عادلانه است، بلکه زمینه گفتگو و همدلی را فراهم می‌سازد و جلوی قومی‌شدن فضا را می‌گیرد.

ب. گذار از قوم‌محوری به ساختار/نظام‌محوری: تحقیر، توهین یا سرزنش یک قوم به خاطر عملکرد حاکمان مستبدی که خود را به‌دروغ نماینده آن قوم معرفی می‌کنند، مولد تبعیض، نفرت و گسست اجتماعی است. برای عبور از این چرخه شوم، مسئولیت تاریخی بر دوش روشنفکران، کنشگران و نخبگان همه اقوام – به‌ویژه اقوامی که بیشتر با قدرت سیاسی گره خورده‌اند – آن است که با شجاعت، از بی‌عدالتی گسسته و در مسیر عدالت شهروندی و بازسازی اعتماد ملی پیشگام شوند. این رویکرد، نه‌تنها نشانه وفاداری به مردم، بلکه گام بنیادین برای ساختن یک نظام عادلانه و چندصدایی است.

باید این باور نادرست را به چالش کشید که هویت قومی وابسته به قدرت سیاسی است. در جوامع مدرن و چندقومی، هیچ قومی برای حفظ زبان، فرهنگ و هویت خود نیاز به «حاکمیت تکقومی» ندارد.

پرسش اصلی نباید این باشد که «کدام قوم حاکم است»؟، بلکه باید این باشد که «کدام ساختار یا نظام ظالمانه برقرار است و چگونه می‌توان آن را اصلاح کرد یا تغییر داد»؟ یا به‌جای «قوم حاکم»، بگوییم «نظام متمرکز/ناعادلانه» یا «ساختار تبعیض‌آمیز» و به‌جای «عدالت قومی»، بگوییم «عدالت شهروندی». زیرا هدف اساسی ما باید نابودی نظام ظالمانه باشد، نه نابودی قوم خاص! زیرا در یک جامعه دموکراتیک، مهم نیست «کی» حکومت می‌کند، بلکه «چگونه» حکومت می‌کند!

ج. پرهیز از برچسب‌زنی قومی در بحث‌های تاریخی: در فضای پرآشوب و پرتنش سیاسی کشور ما، سخن‌گفتن از تاریخ و بیان حقایق تلخ آن، بیشتر با سوئ برداشت‌ها همراه می‌شود.

بسیاری‌ها، بازخوانی رویدادهای تاریخی یا نقد عملکرد حکومت‌های گذشته را نوعی «موضع‌گیری قومی» تلقی می‌کنند؛ گویی هر اشاره به ظلم، فساد یا تبعیض، حمله به یک قوم خاص است. در نتیجه، نوعی فضای خودسانسوری، تحریف و ترس از گفتگوهای تاریخی بر جامعه سایه انداخته است.

در حالیکه بیان حقایق تاریخی، الزاماً موضع‌گیری قومی نیست، بلکه بخشی از فرآیند آگاهی، عدالت‌خواهی و عبور از گذشته برای ساختن آینده‌ای مشترک است.

۲.۴. ایجاد سازوکارهای گفتگو و آشتی

پس از اصلاح زبان، باید فضای گفتگو و اعتمادسازی میان نخبگان و اقوام مختلف فراهم گردد. زیرا بدون آن، إصلاحات بعدی، مشروعیت و مقبولیت نخواهد یافت.

الف. برگزاری محافل گفتگو: گفتگوهای روشنفکران اقوام مختلف برای بازسازی اعتماد، آشتی و عبور از نفرت تاریخی و تمرکز بر ساختار نظام، عدالت شهروندی و خلق آینده‌ای مشترک ضروری است: «هزار ساعت گفتگو بهتر از یکساعت جنگ است»!

ب. تمرکز بر خواست‌های مشترک و فراگیر: به‌جای تمرکز بر تفاوت‌ها، باید بر ارزش‌های مشترک مانند عدالت، توازن، آموزش برابر، لغو تبعیض و شفافیت سیاسی ایستاد که برای همه شهروندان و اقوام سودمنداند.

ج. پاسخ به ترس با عدالت، نه با سلطه: اگر قوم یا گروهی از حذف‌شدن فرهنگی می‌هراسد، پاسخ آن، مشارکت و تضمین قانونی است، نه سلطه‌گرایی. زیرا ترس از سقوط هویت، اگر به ابزار توجیه سلطه قومی بدل شود، نه‌تنها به صلح نمی‌انجامد، بلکه انفجارهای بزرگ‌تری را رقم خواهد زد. راه نجات، گفتگوی صادقانه و مشارکت عادلانه همه اقوام، از جمله پشتون‌ها، در یک نظام سیاسی غیرمتمرکز، چندزبانه و مبتنی بر عدالت شهروندی و توازن اجتماعی است. در چنین نظامی، نه کسی «حاکم طبیعی» است و نه کسی «محکوم دایمی».

د. تثبیت حقوق زبانی/فرهنگی در قانون، نه از راه سلطه: با ایجاد یک ساختار چندزبانه و غیرمتمرکز، می‌توان به همه اقوام (از جمله پشتون‌ها) بدون نیاز به تسلط سیاسی، امنیت زبانی/فرهنگی داد. اگر هر قوم یا گروهی نگران حذف زبان و هویت خود است، راه آن تضمین قانونی در یک نظام چندزبانه، عادلانه و غیرمتمرکز است، نه حفظ سلطه قومی از ترس حذف‌شدن. اگر زبان پشتو بتواند پشتوانه مردمی، فرهنگی و مدنی بیابد، می‌توان آن را با سرمایه‌گذاری فرهنگی، ترجمه و تولید علمی شکوفا کرد و دیگر نیازی نیست آن را با قدرت سیاسی تحمیل کرد.

۳.۴. مسئولیت‌پذیری و روشنگری

مسئولیت‌پذیری و روشنگری مشروع‌ترین نوع نقد است و مانع تقابل واکنشی می‌شود:

الف. نقد خودی یا درون‌قومی: روشنفکران همه اقوام، ظلم و ستم را نه بر اساس تعلق قومی، بلکه باید بر معیار عدالت، حقوق بشر و شهروندی نقد کنند. روشنفکران پشتون باید پیشگام نقد تاریخی و ساختاری حاکمیت قومی خود باشند، همان‌گونه که روشنفکران اقوام دیگر نیز باید افراط و خطاهای جریان‌های قومی خود را نقد کنند.

هر قوم باید در درون خود، تاریخش را بازبینی کند، نقاط سیاه آن را بپذیرد و از آن عبور کند. بسیاری از آگاهان پشتون و حتی نخبگان آنها نگران‌اند که اگر به ساختار قدرت قومی انتقاد کنند، مشروعیت تاریخی و موقعیت نسبی قوم خود را از دست می‌دهند. در نتیجه، نوعی سکوت، محافظه‌کاری، توجیه یا دفاع (پنهان) شکل گرفته است.

در حالیکه اگر روشنفکران پشتون واقعاً به دموکراسی، عدالت اجتماعی و آینده مشترک باور دارند، باید پیشگام در نقد ستم/تبعیض قومی و مدافع حقوق دیگران شوند، نه اینکه آن را انکار یا توجیه کنند! به‌همین ترتیب، روشنفکران اقوام دیگر نیز باید از «مظلوم‌نمایی سیاسی» به‌عنوان ابزار رقابت قومی دوری جویند!

زیرا، تا زمانی‌که ظلم/ستم با عینک قومی دیده شود – نه با عینک عدالت – نه‌تنها «نظام ظالمانه/ستمگرانه» فرو نمی‌ریزد، بلکه گفتگو و تفاهم هم شکل نمی‌گیرد.

ب. تثبیت صداهای عادلانه و برجسته‌سازی آن‌ها: روشنفکران عادل و مستقل در اقوام مختلف، به‌ویژه پشتون باید دعوت شوند، حتی اگر شمارشان اندک باشد. حتما چهره‌های در میان پشتون‌ها پیدا می‌شوند که به عدالت، چندقومی و همزیستی باور دارند. آنان باید تقویت شده و به‌عنوان همکاران اصلی در گفتمان ملی معرفی شوند. زیرا حضورشان باعث می‌شود که عدالت‌خواهی، رنگ قومی نگیرد. روشنفکران پشتون باید دو شهامت زیرا را پیدا کنند:

اول، شهامت نقد ساختار قدرت قومی که به نام آنان ظلم کرده است؛

دوم، شهامت اعتماد به گفتگوهای برابر با اقوام دیگر، بدون احساس تهدید.

این کار نه‌تنها به سود جامعه، بلکه به نفع خود پشتون‌هاست که می‌خواهند در آینده‌ای عادلانه زندگی کنند، نه در قلعه‌ای قومی که دیوارهای آن درز برداشته است.

ج. دعوت مداوم به گفتگو (حتی اگر بی‌پاسخ بماند): اگرچه سکوت روشنفکران پشتون مأیوس‌کننده است، اما نباید دلسرد شد و دعوت را متوقف کرد. چون گفتمان عدالتخواهی زمانی از قدرت اخلاقی برخوردار می‌شود که حتی مخالفانش هم در آن جایی برای نشستن ببینند. در نبود آنان، باید «در را باز نگه داشت» تا فردا که جامعه آماده‌تر شد، گفتگوهای واقعی آغاز شود. این امر، قدرت اخلاقی گفتمان عدالت‌خواهی را تقویت می‌کند.

۴.۴. تغییر ذهنیت و فرهنگ سیاسی

تغییر واقعی بدون تحول در ذهنیت نخبگان، رسانه‌ها و نسل جوان ممکن نیست:

الف. تمرکز بر کارکرد حاکمان و ساختار نظام: از آنجا که هیچ حاکم مستبد یا ظالمی نمایندهٔ یک قوم نیست (مانند طالبان، عبدالرحمن یا هر رژیم تمامیت‌خواه که با سرکوب،

ترس و فریب حاکم شده‌اند)، باید به عملکرد حاکمان و ساختار نظام سیاسی تمرکز کنیم که *مشکل در ساختار نظام و قوانین آن است و یا در شخصیت حاکمان*.

ب. گذار از ذهنیت مجرم‌سازی جمعی: نقد عملکرد دولت‌ها/حاکمان نباید به تحقیر و توهین یک قوم بیانجامد؛ زیرا «*جرم یک عمل فردی بوده و* **هیچکس** *مسئول* **جرم** *دیگری نیست*»! نقض این اصل فاجعه‌آفرین بوده و تبعیض، نفرت و گسست اجتماعی را تقویه می‌کند.

ج. پرهیز از ساده‌سازی تاریخ: در تاریخ کشور، گروهی از حاکمان از قوم پشتون بوده‌اند. این امر برخی را به این نتیجه رسانده که «پشتون‌ها = قوم حاکم» و در مقابل، «تاجیک‌ها، هزاره‌ها، اوزبک‌ها وغیره = اقوام محکوم» اند. این نوع نگاه، در عین اینکه بخشی از واقعیت سیاسی را بازتاب می‌دهد؛ اما تاریخ‌گریزی، ساده‌سازی نادرست و خطرناک بوده و باعث می‌شود که همه‌چیز با «عینک قومی» دیده شود و هر برداشت، تحلیل و قضاوت بربنیاد «قومی» باشد (روشنفکران ما امروز – سوگمندانه – در چنین حالتی قرار دارند)!

در حالیکه حاکمان ستمگر نماینده هیچ قوم، زبان، مذهب یا منطقه نبوده و در بدترین حالت – به‌ویژه پیش از ورود اندیشه‌های «ملیگرایی قومی» در کشور در اوایل سده ۲۰ – چیزی بیشتر از حافظ منافع خانواده/طایفه/قبیله خود نبوده‌اند. چه بسا که همیشه و در همه نظام‌ها، افراد زیادی از اقوام دیگر نیز در خدمت همین حاکمان ستمگر قرار داشته‌اند و در استبداد آنها نیز شریک بوده‌اند! عبدالرحمن، هرچند از قوم پشتون بود، اما سیاست سرکوبگرانه او علیه هزاره‌ها و برخی قبایل پشتون، تاجیک و اوزبک نشان می‌دهد که ظلم او فراتر از مرزهای قومی بود. به همین ترتیب، اربابان، زمینداران و حاکمان محلی سایر اقوام نیز در ظلم، ستم و بهره‌کشی از مردم خود شریک بوده‌اند.

د. پرهیز از مظلوم‌نمایی و دشمن‌سازی متقابل: باید این واقعیت را پذیرفت که هیچ قومی ذاتاً ظالم یا مظلوم نیست (قوم خوب/بد وجود ندارد)؛ بلکه این ساختار قدرت، نظام سیاسی و مناسبات اقتصادی بوده‌اند که اقوام را در موقعیت‌های متفاوت قرار داده‌اند (بنابرآن متهم

کردن همه پشتون‌ها بخاطر ظلم وستم عبدالرحمن یا طالبان حرف درستی نیست)! ظلم را باید برپایهٔ عدالت نقد کرد، نه بر پایه قوم، مذهب یا منطقه آنها.

هـ. گذار از روایت‌های (کهن) قومی به واقعیت‌های (جدید) ملی: به‌جای تاریخ‌سازی قومی و اصرار بر میراث قومی، حق سیاسی و حاکمیت اجدادی باید واقعیت‌های جدید دولت-ملت‌سازی بر پایه اصول شهروندی و مشارکت در قدرت را مبنا قرار داد. زیرا، سیاست، قدرت و حاکمیت ارث پدری نیست.

و. بازگویی حقایق تاریخی به‌گونه مستند و علمی: بازگویی حقایق تاریخی و روایت از ظلم، استبداد، تبعیض و محرومیت‌ها باید مستند و دقیق باشد، بدون آنکه آن را به ابزار دشمنی یا دشمن‌سازی قومی تبدیل کرد. اما هیچ قومی نباید به‌خاطر عملکرد حاکمانش محاکمه شود یا مورد توهین و نفرت‌پراگنی قرار گیرد و هیچ گروهی نباید به‌خاطر مظلومیت تاریخی، از نقد در امان بماند. به‌جای پناه‌بردن به روایت‌های تقابلی، باید مسیر حقیقت، عدالت و گفتگوهای صادقانه را در پیش گیریم. بیان ظلم گذشته، اگر با نیت آگاهی و عدالت باشد، راهی برای همزیستی آینده است، نه دشمنی.

۵.۴. تدوین ساختارهای سیاسی و حقوقی

تدوین ساختارهای سیاسی و حقوقی (مانند غیرمتمرکزسازی کشور در چوکات ولایات موجود بربنیاد عدالت شهروندی و توازن اجتماعی) و توافق بر سر آنها، گام نهایی است، اما بدون پایه‌گذاری ذهنی و فرهنگی دوام ندارد.

الف. توافق برای ایجاد یک نظام عادلانه و مردم‌سالار: اعمار یک نظام دموکراتیک یا مردم‌سالار بر پایه ساختار غیرمتمرکز، قوانین عادلانه، حاکمان پاسخگو، عدالت شهروندی و حاکمیت قانون می‌تواند بحران قومی و مشکلات ساختاری جامعه ما را حل کند.

ب. تعریف دوباره حق سیاسی: هیچ قومی نباید خود را «وارث تاریخی قدرت» بداند. مشروعیت سیاسی باید از قرارداد اجتماعی مدرن و برابری حقوقی برخیزد. باید این

تصور را شکست که «قدرت ارث پدری است». هیچ قوم، صرفاً به‌خاطر پیشینه تاریخی یا نسب و نسبت پادشاهی، حق ویژه برای حاکمیت ندارد (بازنویسی روایت ملی که در آن همه اقوام، از جمله پشتون‌ها، «شریک برابر» در تاریخ کشور شناخته شوند، نه «وارثان قدرت»).

ج. تعریف دوباره میراث قومی: هیچ قومی نباید خود را «مالک کشور» و دیگران را «مهاجر یا رعیت» تصور کند. زیرا، باید همان «چرخه شوم سلطه‌گرایی» را تکرار کرد که درآن «نظام تغلب و زورسالاری: اَلمُلکُ/اَلحَقُ لِمَن غَلَبَ» برقرار است، و یا «نظام عادلانه و مردم‌سالاری: حاکمیت از آنِ مردم است، وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُم یا وَشَاوِرْهُمْ فِيالْأَمْرِ» را ایجاد کرد که درآن همه، نه با عنوان‌های «بومی، مهاجر، مهاجم» یا «حاکم و محکوم» تقسیم شوند، بلکه به‌عنوان «شهروندان برابرحقوق» یا «شریکان برابروطن» دیده شوند (چون واحد بنیادین یک جامعه عادلانه/مردم‌سالار «شهروند» است، نه «قوم»).

د. نظام حقوقی برای همزیستی: عدالتخواهی باید از مسیر اخلاقی، عاطفی و احساساتی به مسیر قانونی، عقلانی و ساختاری گذار کند: نظام غیرمتمرکز، عدالت شهروندی، حاکمان پاسخگو، مشارکت سیاسی و تضمین حقوقی برای زبان‌ها و هویت‌ها.

این‌گونه، گذار از گفتمان قومی به گفتمان عدالت‌خواهی ممکن می‌شود؛ نه با نفی دیگری، نه با مظلوم‌نمایی و نه با توهم پیشینه تاریخی، بلکه با نقد صادقانه، شجاعت در پذیرش مسئولیت و باور به برابری شهروندی.

ریشه‌های بحران قومی، پیامدها و راه‌حل‌های آن

محورها	شرح تحلیلی
مشکلات اساسی	افشای ستم و نقد حاکمیت قومی عمدتا از سوی روشنفکران غیرپشتون؛ تقسیم اقوام به حاکم و محکوم؛ سکوت، انکار یا عدم همراهی بخش بزرگی از روشنفکران پشتون در افشای ستم و نقد حاکمیت قومی گذشته و حال؛ ترس از زوال زبان و هویت در صورت پایان انحصار قدرت قومی؛ امتناع از ورود و همراهی با گفتمان شهروندی و عدالت‌محور؛ تشدید بازار قومی و قوم‌سازی به‌ویژه در ۲۰ سال حاکمیت کرزی-احمدزی
پیامدها	قومی‌شدن گفتمان عدالت‌خواهی؛ تهمت قومگرایی به منتقدان غیرپشتون؛ تشدید شکاف‌های قومی؛ تولید فضای تفرقه، تقابل و بی‌اعتمادی؛ انسداد گفتمان فراگیر عدالت‌خواهی؛ بازتولید چرخه انحصار و حذف؛ برافراشتن پرچم‌های قومی؛ فدرال‌خواهی و تجزیه‌طلبی
راه حل‌ها	تغییر زبان نقد؛ پرهیز از گفتمان‌های نفرت‌پراگنی و انتقام‌جویانه؛ تفکیک بین قوم و حاکمان (نقد حاکم/ساختار، نه قوم)؛ تقویت روشنفکران عدالت‌خواه در همه اقوام (به‌ویژه در پشتون‌ها)؛ گذار از گفتمان قومی به گفتمان عدالت‌خواهی (تمرکز بر طرح‌های بدیل ساختاری و راه حل‌های حقوقی مانند غیرمتمرکزسازی، عدالت شهروندی، حاکمان پاسخگو وغیره)

+ + +

حتی اگر روشنفکران و نخبگان پشتون در گفتمان عدالتخواهی همراه و همگام نشوند، بازهم تاکید می‌شود:

الف. گفتمان عدالتخواهی را قومی نکنیم – حتی اگر یک قوم هم همراهی نکند!

حتی اگر روشنفکران پشتون سکوت کنند، نباید عدالت‌خواهی را به «برخورد با پشتون‌ها» بدل کرد؛ بلکه باید همچنان بر اصول زیر ایستادگی کرد:

- نقد ساختار و حاکمان، نه قوم،
- دعوت مکرر به گفتگو،
- استفاده از ابزار قانون، رسانه و آموزش برای ایجاد آگاهی جمعی؛

ب. نخبگان صادق پشتون را شناسایی و تقویت کنیم!

همیشه در میان پشتون‌ها روشنفکران مستقل، شجاع و عدالت‌محور وجود داشته‌اند (هرچند معدود). آنان باید برجسته شوند، دیده شوند و در گفتگوهای بین‌قومی نقش گیرند.

ج. ساختارهای وحدت اجباری را کنار بگذاریم!

هرگونه وحدت ملی در کشور باید بر پایه‌ی عدالت شهروندی و مشارکت برابر تمام اقوام و مناطق کشور استوار باشد. ساختار سیاسی باید تمرکز قدرت را کاهش داده و یک نظام غیرمتمرکز، عادلانه و مبتنی بر قراردادهای مدنی در سطح ولایات و محلات ایجاد کند. وحدت مبتنی بر تحمیل، سکوت یا سلطه قومی، خلاف اصول دموکراسی و عدالت شهروندی است.

بخش ۵ – پیوند گفتمان عدالتخواهی با مبارزه مدنی و مسلحانه

گفتمان عدالت‌خواهی در جوهر خود یک خواست اخلاقی، انسانی و سیاسی برای رفع تبعیض، استثمار و نابرابری است. این خواست می‌تواند به اشکال مختلفی بروز کند: از اعتراض مدنی تا نافرمانی مدنی و از گفتمان فرهنگی تا بسیج توده‌ای. با این حال، وقتی ساختارهای قدرت گوش ناشنوا دارند، نهادهای سیاسی بسته‌اند و مکانیسم‌های دموکراتیک وجود ندارند، گفتمان عدالت‌خواهی به‌تدریج به نیرویی انقلابی بدل می‌شود و در این لحظه است که مبارزه‌ی مسلحانه به‌عنوان شکلی از مقاومت مشروع در برابر خشونت ساختاری و سرکوب سیستماتیک مطرح می‌شود.

۵.۱. شرایط مبارزه مسلحانه

مبارزه مسلحانه معمولاً زمانی مطرح می‌شود که سایر اشکال اعتراض و کنشگری ناکارآمد یا سرکوب شده باشند. شرایط شکل‌گیری آن تابع عوامل زیر است:

الف. انسداد سیاسی: وقتی کانال‌های قانونی، انتخاباتی، قضایی و مدنی برای ابراز مطالبات بسته یا غیرموثر باشند، برخی گروه‌ها ممکن است به سمت اسلحه روی آورند.

ب. سرکوب سیستماتیک: در نظام‌های اقتدارگرا یا تمامیت‌خواه که خشونت دولتی، تبعیض قومی، حذف سیستماتیک و جنایت‌های ضدبشری رایج است، امکان دارد مقاومت مسلحانه به عنوان تنها راه بقا در نظر گرفته شود.

ج. نابرابری و بحران عدالت: وقتی احساس بی‌عدالتی در سطح گسترده‌ای در جامعه منتشر شده باشد – مثلاً تبعیض سیستماتیک قومی، مذهبی یا طبقاتی – شرایط روانی و اجتماعی برای توجیه مبارزه مسلحانه شکل می‌گیرد.

د. نبود نهادهای میانجی: در نبود نهادهایی چون احزاب واقعی، رسانه‌های آزاد، جامعه مدنی قدرتمند یا دادگاه‌های مستقل، جامعه مستعد گرایش به مقاومت خشونت‌آمیز می‌شود.

مبارزه مسلحانه در چنین بستری نه آغاز خشونت، بلکه پاسخی به خشونت نهادینه‌شده است. این مبارزه، اگر بر بنیاد گفتمان عدالت‌خواهی شکل گیرد، تنها یک اقدام نظامی نیست، بلکه حامل یک پیام روشن است: صلح بدون عدالت، صلح نیست و خاموشی در برابر ظلم، خیانت به انسانیت است.

شرایط و معیارهای (مشروعیت) مبارزه مسلحانه

معیار	توضیح
نبود راه حل سیاسی/مسالمت‌آمیز	بسته بودن همه کانال‌های گفتگو و اصلاح از طرف حکومت
هدف روشن و عادلانه	هدف باید گفتمان عدالتخواهی، مردمسالاری و شهروندی باشد، نه‌تنها جابجایی قدرت
تناسب و پرهیز از جنگ داخلی	مبارزه نباید کور، قومی یا علیه غیرنظامیان باشد
حمایت مردم	مقاومت باید ریشه در درخواست مردم داشته باشد، نه در پروژه‌های قومی یا گروهی

۲.۵. مشروعیت مبارزه مسلحانه

مشروعیت این نوع مبارزه از منظر اخلاقی، حقوقی و بین‌المللی، تابع شرایط مشخصی است:

الف. اصل دفاع از خود (Self-defense**):** مطابق با حقوق بین‌الملل، به‌ویژه ماده ۵۱ منشور ملل متحد، ملت‌ها در برابر تهاجم و سرکوب می‌توانند از خود دفاع کنند، حتی با توسل به اسلحه.

ب. اصل تناسب (Proportionality**):** مبارزه مسلحانه باید متناسب با سطح تهدید و خشونت اعمال‌شده باشد. مثلاً اگر دولت مرتکب نسل‌کشی شود، مقاومت مسلحانه ممکن است از منظر حقوق بشر مشروع تلقی شود.

ج. آخرین راه‌حل (Last resort**):** تا زمانی که راه‌های صلح‌آمیز و مدنی برای تغییر باقی باشد، مبارزه مسلحانه مشروع نیست. مشروعیت آن تنها زمانی شکل می‌گیرد که همه راه‌های دیگر بسته شده باشند.

د. اهداف عادلانه: مبارزه‌ای مسلحانه زمانی مشروع تلقی می‌شود که هدف آن احیای حقوق، عدالت اجتماعی و پایان تبعیض باشد – نه دستیابی به قدرت برای استبداد جدید.

۳.۵. پیوند مبارزه مسلحانه با مبارزه مدنی

مبارزه مدنی و گفتمان عدالت‌خواهی هم ابزار اصلاح‌اند و هم مرزهای اخلاقی و هم راهبردی مبارزه را تعریف می‌کنند.

الف. مبارزه مدنی یا غیرخشونت‌آمیز (Civil Resistance **یا** Nonviolent Struggle**):** نوعی کنش سیاسی، اجتماعی یا فرهنگی که با روش‌های غیرخشونت‌آمیز برای تغییر نظم غیرعادلانه و مقابله با ظلم یا دستیابی به عدالت و آزادی انجام می‌شود. مردم در این نوع مبارزه، از ابزارهایی چون اعتراض، نافرمانی مدنی، اعتصاب، تحریم، آموزش و بسیج اجتماعی استفاده می‌کنند، نه اسلحه یا خشونت فزیکی. شاخصه‌های آن عبارتند از:

- غیرخشونت‌آمیز
- مردم‌محور (تکیه برمشارکت مردم)
- اخلاق‌مدار (متکی بر کرامت انسانی، برابری و عدالت)
- نهادساز (تلاش برای نظم جدید)

اهداف مبارزه مدنی عبارتند از

- آشکارسازی ظلم و افشاگری ساختارهای تبعیض
- افزایش اگاهی عمومی و همبستگی جمعی
- فشار برای اصلاح یا تغییر رژیم سیاسی
- ایجاد بدیل ساختاری و فرهنگی برای نظم غیرعادلانه

باید به خاطر داشت که گفتمان عدالتخواهی زیربنای فکری و اخلاقی مبارزه مدنی است و قدرت شهروندان در توانایی «اقدام جمعی» آنها نهفته است تا حضوری فعال در سیاست داشته باشند و مانع تغییراتی شوند که مخالفش هستند!

ب. پیوند مبارزه مدنی و مسلحانه: مبارزه مدنی و مسلحانه را نباید دو پدیده کاملاً متضاد دانست، بلکه آن‌ها در یک طیف قرار دارند. جوامعی که در مرحله مبارزه مدنی قرار داراند، اگر با سرکوب شدید مواجه شوند، ممکن است به مرحله مبارزه مسلحانه گذار کنند. برعکس، گروه‌هایی که تجربه خشونت‌آمیز داشته‌اند، در شرایط مناسب می‌توانند به مبارزه مدنی بازگردند (مانند جنبش ماندیلا در افریقای جنوبی).

ج. گفتمان عدالت‌خواهی: گفتمان عدالت‌خواهی بنیان هر دو نوع مبارزه را می‌سازد. اگر عدالت‌خواهی اساس مبارزه باشد، حتی در صورت توسل به اسلحه، مبارزه مشروعیت اخلاقی بیشتری پیدا می‌کند. برعکس، اگر گفتمان غالب، انتقام‌جویی یا سلطه‌طلبی قومی باشد، حتی اگر مبارزه مدنی باشد، می‌تواند غیرمشروع تلقی گردد.

د. ترجیح اخلاقی و راهبردی: با وجود مشروعیت مشروط مبارزه مسلحانه، بیشتر نظریه‌پردازان عدالت و مقاومت، مبارزه مدنی را به دلایل زیر ترجیح می‌دهند (بشرطی که حداقل شرایط و امکانات آن فراهم باشد):

- کاهش هزینه انسانی
- امکان بسیج فراگیرتر
- حفظ مشروعیت بین‌المللی
- آمادگی برای ساختار پساسرنگونی (دولت-ملت‌سازی)

یعنی مبارزه مسلحانه تنها در صورتی مشروع می‌باشد که در چارچوب عدالتخواهی، حقوق بشر و مشارکت مردمی صورت گیرد. برای دوام عدالت و آزادی، مشروعیت هر نوع مبارزه باید بر پایه اخلاق، عدالت، مشارکت عمومی و آینده‌نگری باشد.

با این‌همه، مبارزه مسلحانه تنها هنگامی می‌تواند مشروعیت خود را در پیوند با گفتمان عدالت‌خواهی حفظ کند که از مرزهای نفرت قومی/مذهبی، انتقام‌جویی یا تمامیت‌خواهی عبور کند و با مبارزه مدنی همراه شود تا از ترکیب هوشمندانه برخوردار گردد (جدول زیر دیده شود).

نوع مبارزه	ویژگی‌ها	مزایا	خطرات احتمالی
مبارزه مدنی	گفتمان‌سازی، آگاهی‌بخشی، بسیج اجتماعی، نافرمانی مدنی، تولید روایت و مشروعیت‌بخشی به بدیل	جلب حمایت داخلی و بین‌المللی، ایجاد پایه اجتماعی، کاهش خشونت	سرکوب شدید مردم، کندبودن روند، نیازمند رسانه و امنیت نسبی
مبارزه مسلحانه	مقاومت فزیکی برای دفاع از مردم، مناطق و جلوگیری از تحکیم قدرت سرکوبگر	ایجاد فشار عملی بر دشمن، دفاع از مناطق، جان و کرامت مردم	احتمال سوئ استفاده قومی، جنگ داخلی، تخریب زیرساخت‌ها، دوری از اهداف عدالت‌محور
ترکیب هوشمندانه	همزمانی مبارزه مدنی و مسلحانه (با حفظ اخلاق و هدف مشترک)	بالابردن مشروعیت و اثرگذاری، کاهش خطر افراطگرایی، پیوند مقاومت با مردم	نیازمند رهبری ملی و برنامه‌ریزی دقیق؛ نبود هماهنگی و ایجاد هرج و مرج

ترکیب مبارزه مدنی و مسلحانه

در هر حالتی، عدالت‌خواهی باید هدف و مبارزه باید ابزار باشد! یعنی مبارزه مسلحانه نه عشق به خشونت، بلکه باید واکنشی در برابر استبداد سیاسی و سرکوب عدالتخواهی باشد. مبارزه مسلحانه، اگر از گفتمان عدالتخواهی تهی شود، مشروعیت آن ساقط خواهد شد و چیزی جز بازتولید خشونت و تکرار چرخه شوم نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

تا زمانی که نخبگان «قوم حاکم!» در نقد گذشته و مشارکت در ساختن آینده سهم نگیرند، عدالت‌خواهی «اقوام محکوم!» یک‌طرفه، کم‌اثر و زمینه‌ساز تنش قومی باقی می‌ماند. تا وقتی عدالت‌خواهان سایر اقوام، بدون همراهی روشنفکران پشتون حرکت کنند، گفتمان عدالتخواهی – ختی اگر ذاتا قومی نباشد – در چشم جامعه «قومی» تلقی می‌شود. همچنان، سکوت در برابر ساختار تبعیض‌آمیز – حتی اگر ناخواسته باشد – به معنای همراهی با آن پنداشته می‌شود!

تا وقتی روشنفکران پشتون در نقد ساختار تبعیض‌آمیز و انحصار تاریخی پیشگام نشوند، صدای عدالتخواهی اقوام دیگر – حتی اگر برحق باشد – «یکجانبه»، «قومی» و در نهایت «بی‌اثر» به‌نظر می‌رسد. اما هنوز راهی برای عبور از این بن‌بست وجود دارد: بازسازی زبان نقد، گشودن درهای گفتگو و تمرکز بر «ساختار» به‌جای «قوم»!

عدالتخواهی، اگر زبان مشترک همه شود، وطن را زودتر نجات می‌دهد؛ اما اگر تنها از زبان یک قوم بیان شود (چه رسد به آنکه با زبان خشم، نفرت یا انتقامجویی همراه باشد)، به فریاد بی‌پاسخ بدل می‌گردد یا ناخواسته، بی‌عدالتی تازه می‌آفریند!

گفتمان عدالتخواهی زمانی ملی و فراقومی می‌شود که هم قربانیان و هم بهره‌مندان از نظام تبعیض‌آمیز سخن گویند – نه آنکه یکی فریاد زند و دیگری سکوت کند.

تا رسیدن به چنین توازن اخلاقی، عدالتخواهی را باید فریاد زد؛ اما زبانش باید چنان باشد که دعوت‌کننده باشد، نه تقابل‌ساز؛ آشتی‌جویانه باشد، نه نفرت‌برانگیز!

باید به خاطر داشت که تنها با پذیرش حقیقت، گفتگوی صادقانه و عبور از هویت‌گرایی‌های قومی می‌توان به جامعه‌ای عادلانه، چندقومی و شهروندمحور رسید – آرمانی که کشور ما به‌شدت به آن نیاز دارد. زیرا:

رهایی یک قوم از ظلم، بدون رهایی اقوام دیگر از تبعیض، نه عادلانه است و نه پایدار؛ بلکه یک توهم خطرناک است!

کشور ما برای عبور از چرخه بحران قومی، نیازمند تغییر گفتمان است. تا زمانی‌که تحلیل و مطالبه بر محور «قوم» باقی بماند، نه عدالت برقرار خواهد شد و نه همزیستی پایدار. تنها با عبور از گفتمان قومی به گفتمان عدالت‌خواهی می‌توان جامعه‌ای ساخت که در آن همه شهروندان – فارغ از قوم، زبان یا مذهب – از حقوق برابر و فرصت‌های مساوی برخوردار باشند. زیرا

بدون عدالت، هیچ صلحی پایدار نیست – حتی اگر ظاهرا آرام باشد!

اگر روشنفکران پشتون در برابر حقایق تاریخی و آینده عادلانه بی‌تفاوت بمانند، عدالت‌خواهان اقوام دیگر ناگزیرند بدون آنان – اما نه علیه آنان – مسیر تحول و عدالتخواهی را ادامه دهند. چون هدف، حذف یا براندازی یک قوم نیست؛ بلکه برچیدن یک ساختار ظالمانه است که چنین بستر یا زمینه‌ای ظلم را فراهم ساخته است – صرفنظر از این که چه کسی از آن سود برده یا زیان دیده است.

پایداری براصول عدالت، دعوت مداوم به گفتگو و پرهیز از نفرت‌پراکنی، کلید نجات کشور است – حتی اگر همراهان اندک باشند!

در شرایطی که کشورها با انحصار قدرت، سرکوب ساختاری و أنواع تعبیض و بحران مواجه باشند، دفاع مشروع – مدنی و مسلحانه – در چارچوب گفتمان عدالت‌محور و عقلانیت سیاسی، نه‌تنها مشروع، بلکه ضروری است.

آنچه مبارزه را مشروع و موثر می‌سازد، محتوای گفتمان عدالتخواهی و شیوه سازماندهی مبارزه است. در هر شکل آن، عدالت باید هدف باقی مانده و مبارزه باید ابزار باشد – نه اینکه عدالتخواهی، قربانی چرخه شوم دیگری، یعنی سلطه جدید قومی یا مذهبی شود!

سرچشمه‌ها

لعل زاد. راه حل بحران قومی و مشکلات اساسی در افغانستان. ۲۰۲۵

https://archive.org/details/20250512_20250512_0554

https://www.youtube.com/watch?v=ChwB2DrVBfo&t=3445s

لعل زاد. پژوهشی در گستره تاریخ و جغرافیای افغان‌ها و افغانستان. ۲۰۲۴

لعل زاد. ردیابی فرگشت یا تحول انسان و مهاجرت او به خارج افریقا با دی ان ای. ۲۰۱۶

https://www.khorasanzameen.net/php/pdf/alalzad24.pdf

لعل زاد. گروههای تباری افغانستان در میراث کروموزم-وای شریک اند. ۲۰۱۴

https://www.khorasanzameen.net/php/pdf/alalzad14.pdf

https://www.youtube.com/watch?v=5oQfhlaUJCc&feature=youtu.be

/https://pmc.ncbi.nlm.nih.gov/articles/PMC3314501

https://journals.plos.org/plosone/article?id=10.1371/journal.pone.0034288

اندیشمند. ناسازگاری یک پروفیسور با واژه «شهروند» در قرن ۲۱. ۲۰۱۴

https://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=2329

۸ صبح. واکنش شدید «شهروندان» اظهارات حکمتیار و خیمه‌های تحصن. ۲۰۱۷

/https://8am.media/fa/backlash-citizen-statements-by-hekmatyar-and-tents-sit

/https://didpress.com/6399

سمسور افغان. سقاوی دوم. ۱۹۹۸

https://archive.org/details/20220511_20220511_1909/mode/2up

احدی. زوال پشتون‌ها. ۲۰۰۶

https://archive.org/details/20201203_20201203_1410/mode/2up

رابینسون و عجم اوغلو. چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟ تهران، ۱۳۹۳

https://archive.org/details/20250726_20250726_1959

https://www.youtube.com/watch?v=xYU2fW2pD00

رابینسون و عجم اوغلو. راه باریک آزادی. تهران، ۱۴۰۲

https://archive.org/details/20250810_20250810_2130

https://www.youtube.com/watch?v=RI1hzBG9Jl4

مدثر. حکم بازداشت رهبر طابان؛ گام‌های بعدی دیوان کیفری بین المللی چیست؟

https://www.bbc.com/persian/articles/c056032z690o

Security Counsil Report. Fact Sheet on 1988 Taliban Sanction Committee (2011). 2024 https://www.securitycouncilreport.org/atf/cf/%7B65BFCF9B-6D27-4E9C-8CD3-CF6E4FF96FF9%7D/afghanistan-sanctions-fact-sheet.pdf?utm_source=chatgpt.com

United Nations Digital Library System. https://digitallibrary.un.org/search?ln=en&p=subjectheading%3A%5BTaliban%20(Afghanistan)%5D&f=&rm=&sf=&so=d&rg=50&c=United%20Nations%20Digital%20Library%20System&of=hb&fti=0&fct__1=Resolutions%20and%20Decisions&fti=0 https://digitallibrary.un.org/search?ln=en&p=subjectheading%3A%5BTaliban%20(Afghanistan)%5D&f=&rm=&sf=&so=d&rg=50&c=United%20Nations%20Digital%20Library%20System&of=hb&fti=0&fct__1=Resolutions%20and%20Decisions&fct__2=Security%20Council&fti=0